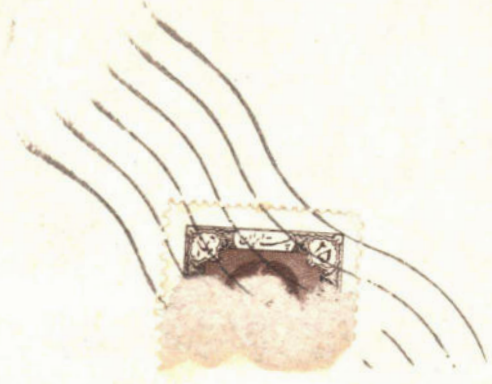


پس از ده سال

انشعابیون حزب توده

سرخین میگویند

بها ده ریال



پس از ده سال



انشعابیون حزب توده

سخن میگویند



ده سال پیش که انشعاب از حزب توده انجام گرفت يك سلسله ادله و اسناد و مدارك ما را باین عمل واداشت. هر چند در آن زمان با وضوح و صراحت تام ما انشعاب کنندگان متوجه بودیم که جریانهای این حزب با ایده آل و اصول اعلام شده مغایرت دارد معذلك حتی برای خود ما بسیاری از مسائل مبهم وجود داشت که طول زمان و وقایع بعدی می بایست آن ابهامها را روشن کرده صحت و یا سقم اقدام ما را روشن سازد.

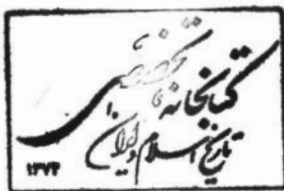
حوادث تاریخی معاصر جهان و همچنین حوادثی که با سر نوشت ملت ما توأم بود با دقت علمی نشان دادند که انشعاب از حزب توده يك ضرورت تاریخی بوده و جنبه محلی نداشت زیرا بعدها در یوگوسلاوی و متدرجاً در تمام احزاب کمونیست جهان این جدائی هر چند با اشکال مختلف و شدت یا ضعف پیش آمدند. رساله حاضر به تناسب دهمین سال انشعاب با اطلاع و شرکت عده ای از افراد برجسته انشعاب کنندگان مهیا و آماده شده و برای روشن شدن ذهن عامه منتشر میشود. هر چند ممکن است این رساله حق مطلب را آنطوریکه باید مشروحاً و همه جانبه روشن نکند معذلك کمکی برای روشن شدن فکر عده زیادی از افراد ورهبران حزب توده و دیگر علاقمندان خواهد بود که امروز منطقی تر از دیروز مسائل را مورد بحث و مطالعه قرار میدهد.

ظهور و افول کمونیسم بی شك بزرگترین آزمایش تاریخی معاصر است که نسل جوان و روشنفکران و اغلب زحمتکشان جهان در مقابل این بزرگترین آزمایش تاریخ قرار گرفته اند. ما که بنوبه خود در معرض این آزمایش تلخ قرار گرفته ایم با تشریح جریانهای حزب توده شاید بتوانیم کمکی بروشن شدن راه و باز شدن چشمهایی بکنیم که آنها هنوز در مراحل اولیه این سیر و سلوک هستند.

انور خامه ای

خلیل ملکی

دیماه ۱۳۳۶



مقدمه

ده سال پیش در دیماه ۱۳۲۶، گروهی از روشنفکران و فعالین حزب توده، برای اولین بار ندای اعتراض خود را علناً علیه مفاسد و انحرافات این حزب بلند کردند و بطور دسته جمعی از آن انشعاب نمودند.

در آن روزها شرایط و اوضاع حزب توده با امروز بسیار فرق داشت. در آن هنگام حزب توده هنوز حزبی قانونی بشمار میرفت، در همین تهران چندین باشگاه عمومی داشت و روزنامه مردم ارگان رسمی آن هر روز صبح با تیراژ قابل ملاحظه ای منتشر میگردد. علاوه بر آن دارای چندین نشریه علمی دیگر بود و با بعضی محافل هیئت حاکمه نیز زد و بند داشت و بقول خودش با آنها، «جبهه ضد دیکتاتوری» و غیر آن تشکیل داده بود و یا میداد.

در آن زمان هنوز بسیاری از مردم، و مخصوصاً قشرهای وسیعی که کمتر با محیط سیاست تماس و نسبت بآن آگاهی داشتند حزب توده را حزبی ملی و آزادی خواه میشناختند و اگر انتقادی هم نسبت بآن داشتند بنظر آنها فرعی و جزئی مینمود و قابل اصلاح فرض میشد.

در آن دوران رهبران حزب توده هنوز با کمال احتیاط عمل میکردند و سعی میکردند ماسک فریبنده خود را محکم بر چهره خویش به چسبانند. هنوز ماهیت ضد ملی آنها آنطور که بعدها آشکار تر گردید، معلوم نشده بود، هنوز آنها قادر بودند اعمال ضد ملی خود را تعبیر و تفسیر کنند، هنوز جرئت تظاهرات خون آلودی نظیر ۲۳ تیر را نداشتند و هنوز اعمال شرم آوری نظیر دزدی بانکها یا آدمکشیها و جنایات اخیر از آنها مشهود نکرده بود، عده ای از کارگران هنوز آنها را مدافع و پشتیبان خود میشمردند و جمعی از روشنفکران و طبقات دیگر فریب وعده های تو خالی آنها را خورده بودند، از طرف دیگر

محیط بین‌المللی آنروز با امروز تفاوت فاحش داشت. تازه جنگ جهانی پایان یافته بود و دولت شوروی بعزت آنکه سخت مشغول ترمیم خرابیهای زمان جنگ بود هنوز صلاح نمیدانست که به سیاست تحریک آمیزی که بعدها در محیط بین‌المللی ایجاد نمود دست زند. هنوز در قسمتهایی از کشورهای اروپای خاوری دیکتاتوری استالینی بطور کامل مستقر نگردیده بود و بعضی از این کشورها مانند چکسلواکی و مجارستان از مختصر آزادی برخوردار بودند. هنوز کمونیست‌های فرانسه در حکومت شرکت می‌کردند و احزاب کمونیست کشورهای اروپای غربی سیاست تخریب اقتصادی و اختلال سیاسی خود را علناً آغاز نکرده بودند. هنوز مارشال تیتو علیه کرملین قیام نکرده و پرده از سیمای حقیقی استالینیسم برداشته بود. مختصر هر از آن حادثه عبرت انگیزی که در این دهسال در محیط جهانی روی داده و هر کدام بمیلیونها چشم و گوش را باز کرده است مانند، نطق خروشچف علیه استالین، اعدام بریا، اخراج مولوتوف و مالینکوف هنوز روی نداده بود بدین جهت مردم کشور ما نیز با آنکه طعم استعمار سرخ را در مسئله آذربایجان چشیده بودند هنوز آنطور که باید و شاید بخطر یکی از ناحیه حزب توده متوجه ملت ما بود توجه نداشتند.

بهین مناسب هنگامیکه اعلامیه انشعاب منتشر گردید برای بسیاری از مردم شگفت‌انگیز و مبهم بود و حتی بسیاری از روشنفکران نیز از درک معنای واقعی آن عاجز بودند و تعبیرات عجیب و غریب برای خود می‌کردند. بهتر از همه کس الهام دهندگان رهبران حزب توده بمعنای حقیقی انشعاب واقف بودند و اهمیت آنرا درک می‌کردند و میدانستند که این عمل شکاف جبران ناپذیری در حصار تبلیغاتی و تشکیلاتی که رهبران حزب توده بدور خویش کشیده‌اند ایجاد خواهد کرد. بهین مناسب بود که سران حزب توده بکمک رادیو مسکو با تمام قوا، با تمام وسائل در صدد متهم و خورد کردن و نابود ساختن انشعاب بیون برآمدند و در این راه از اعمال هر گونه روشهای ناجران مردانه و شرم آور با و امتناع نداشتند و تا زمانیکه حزب توده قدرت عمل داشت خورد کردن و نابود ساختن انشعاب کنندگان را یکی از هدفهای اولیه خود می‌دانست.

شاید در آن هنگام کمتر کسی میدانست که انشعاب بیون با چه خطری مواجهند ولی اکنون که اسرار قتلها و ترورهای حزب توده فاش گردید بخوبی میتوان پی برد که در مدت چند سال چگونه خطرات گوناگون همواره در بالای سر انشعاب کنندگان در پرواز بوده است. مابیش از آنکه با انشعاب دست‌ز نیم

بخوبی بشدت این خطر واقف بودیم و اگر هم در آن کمی تردید داشتیم، تهدیدات و توطئه‌های حزب توده که بلافاصله پس از انشعاب شروع شد و تا آخرین روزهای قدرت این حزب ادامه داشت بخوبی آنرا بما نشان داد. با وجود این ما بودیم نه آنها که عملاً ما را بسازگشت ترجیح میدادیم زیرا بخوبی به ماهیت این حزب پی برده بودیم و حقایقی را که در جریان ده سال بعد تمام ملت ایران فهمید مادر آن روزها اقلاً تا حدودی عملادرك کرده بودیم.

هر چند امروز دیگر از سازمان حزب توده حتی لاشه‌ای نیز باقی نمانده است، تشکیلات این حزب که روزگاری میخواست سراسر کشور ما را زیر یوغ خویش درآورد متلاشی گردیده است، از رهبران آن گروهی باندامت و سرافکنندگی از اعمال گذشته خویش استغفار کرده و جمعی نیز به بیگانگان پناه برده‌اند، از آنهمه های وهوی و از آنهمه کبکبه و دبدبه اثری بر جای نمانده است معذالك با وجود شکست سازمانی مفتضحانه بنظر ما خطر ایدئولوژیک هنوز با برجاست و بهمین مناسبت ما امروز می‌خواهیم. پس از ده سال در باره گذشته سخن گوئیم، حقیقت انشعاب را شرح دهیم و ماهیت حزب توده را در پیش نظر خوانندگان گذاریم.

ممکن است بعضی‌ها بگویند این کار چوب بمرده زدن است و شایسته جوانمردان نیست، لیکن حقیقت غیر از این است. در مدت است که حزب توده از لحاظ تشکیلاتی متلاشی شده است لیکن از لحاظ ایدئولوژی هنوز نمرده است. متأسفانه ایدئولوژی حزب توده و آن طرز فکر خطرناکی که منشاء آن همه مفاسد گردیده‌ها از بین نرفته و ریشه کن نگردیده است بلکه بر اثر عوامل خاصی زمینه مساعدی برای نشو و نما دارد. یکی از مهمترین این عوامل تغییر تا کتیک سیاسی دولت شوروی در خاورمیانه و کشورهای آسیایی و آفریقایی و تحول روشهایی است که این دولت برای نفوذ در این کشورها اتخاذ مینموده است. سابقاً رهبران شوروی سعی میکردند از طریق تشکیلاتی در این کشورها نفوذ کنند.

و با ایجاد شورش و انقلاب حکومت‌های دست‌نشانده خود را در ممالک دیگر روی کار آورند و یوغ اسارت را بگردن این ملل بیافکنند. اما امروز درك کرده‌اند که این روش گذشته آنها که نمونه بارز آنرا در آذربایجان بچشم خود دیدیم، دیگر به تنهایی مؤثر نیست. اکنون میکوشند با وسایل دیگری در کشورهای خاورمیانه و ممالک آسیایی و آفریقایی نفوذ کنند یعنی

میکوشند بوسیله تخدیر از طریق نفوذ اقتصادی و سیاسی این کشورها را بدام خویش بکشانند. متاسفانه عقب افتادگی اقتصادی و اجتماعی این کشورها و وجود اختلاف سطح شدید میان طبقات مختلف، پائین بودن شدید سطح زندگی مردم همواره زمینه مساعدی برای این نفوذ خطرناک، که بدنبال آن نفوذ ایده مولوژی کمونیسم و سپس استیلائی کمونیستها نیز خواهد آمد، فراهم ساخته است.

بنا بر این خطرات احیاء حزب توده یا سازمانی مانند آن هنوز وجود دارد. درست است که امروز حزب توده از لحاظ تشکیلاتی متلاشی شده است اما اینهم مسلم است که تا وقتی که ملت ایران و کلیه مردم این کشور بخوبی و با وضوح به اهمیت زیان بخش ایده مولوژی حزب توده پی نبرده اند خطرات احیاء آن یا سازمانی نظیر آن ولو با سم و صورت دیگر وجود خواهد داشت. یکی از عواملی که می تواند برای همیشه جلو تجدید این خطر را سد نماید و راه ورود آن را بشکست ما بیندند، آگاهی روزافزون مردم از ماهیت حزب توده و ایده مولوژی آنست. بنا بر این افشاء حقایق در این زمینه و روشن ساختن افکار مردم، مخصوصاً قشرهای عقب افتاده. یکی از وظایفی است که هر فرد روشن بین ایرانی بر عهده دارد و ما نیز آنرا وظیفه خود می شماریم.

عامل دیگری که ما را بسخن گفتن و امیدارد روشن ساختن تاریخ معاصر کشور ماست، بدون شك انشعاب يك واقعیت تاریخی است که روشن شدن آن برای تاریخ معاصر این کشور، برای کسانی که بعدها در راه اصلاح و ترقی کشور ما مبارزه خواهند کرد و برای نسلهای آینده که میخواهند بهتر نیاکان خود را بشناسند لازم است.

سومین عاملی که ما را وادار بگفتار میسازد تغییر شرایطی است که نسبت بخود ما انجام گرفته است. زیرا طبیعی است که روح و فکر ما نیز تحت تاثیر آزمایشها و واقعیتهای بزرگ ده ساله اخیر قرار داشته و از آن نتیجه گرفته است. درست است که در جهت اصلی انتقادات اساسی ما نسبت به حزب توده تغییر روی نداده لیکن دامنه این انتقادات وسیع تر و عمیقتر گردیده و مشخص تر و متبلورتر شده است. انتقادات ما که در سطح حزب توده قرار داشت اکنون بر ریشه های عمیق آن رسیده و کلی تر و دقیق تر شده است. خیلی از نکات و مسائلی که در آن روزها برای خود ما نیز مبهم و یا حتی مجهول بوده است با طول زمان و پیش آمد حوادث روشن شده است.

علاوه بر این در هنگام انشعاب بر اثر شرایط خاصی که وجود داشت

نمی‌توانستیم تمام اطلاعات و مکتوبات فکری خود را درباره حزب توده بی‌پرده بگوئیم. ما برای پیش بردن هدف خود، ناچار بودیم از گفتن بعضی حقایق خودداری کنیم و حقایق دیگری را بطور کلی و سر بسته بیان نماییم، مضافاً باینکه در آن زمان هنوز خود ما نیز آنطوریکه باید و شاید به بعضی از خواص ذاتی حزب توده و الهام دهندگان آن تا حدودی که امروز پی برده ایم آشنا نبودیم.

اما اکنون که این محدودیت از بین رفته و می‌توانیم روشن‌تر و بصیرانه‌تر سخن گوئیم دریغ است که از روشن کردن این حقایق خودداری نماییم. بالاخره تهمتها و افتراهای که در هنگام انشعاب یا پس از آن در طی این ده سال رهبران حزب توده به انشعاب و انشعابیون بسته‌اند نیز ما را موظف می‌سازد که تاریخچه و دورنمای انشعاب و بیلان ده سال عملیات حزب توده را در معرض افکار عمومی هم‌میهنان خویش قرار دهیم و از آنان داوری بخواهیم.

اینهاست عواملی که ما را وادار به انتشار این رساله ساخته است.

I - تاریخچه مبارزات درونی حزب توده که

منجر بانشعاب گردید

از بدو تأسیس حزب توده مبارزات عمیقی در درون آن وجود داشت که پس از چند سال و یک سلسله تحولات منجر با شعاب گردید. قبل از اینکه بذکر تاریخچه مختصر این مبارزات بپردازیم لازم است چند نکته کلی را درباره آن تذکر دهیم:

۱ - این مبارزه همواره میان دستگاه رهبری حزب توده از یکطرف و عناصر اصلاح طلب از طرف دیگر جریان داشته است.

۲ - در طی چند سال ادامه این مبارزه نه افراد دستگاه رهبری و نه عناصر اصلاح طلب هیچکدام ثابت نبوده بلکه بر حسب مرور زمان بعضی از افراد دستگاه رهبری از آن خارج میگرددند یا بعضی از عناصر اصلاح طلب تغییر وضع داده و بدستگاه رهبری پیوسته اند. اما همواره یک هسته دستگاه رهبری در برابر هسته ای از عناصر اصلاح طلب وجود داشته و بمبارزه ای وقفه ناپذیر علیه یکدیگر ادامه میداده اند.

۳ - هدفهای اصلاح طلبان، انتقادات و مطالبات آنها یکنواخت نبوده و با گذشت زمان و آزمایشهای جدید تحول و توسعه مییافته است. در بدو تأسیس حزب توده این انتقادات فقط متوجه فساد دستگاه رهبری و عدم صلاحیت افراد آن میگرددند. اما هنگامیکه اصلاح طلبان خواستند با توسل بنظام نامه حزب و با استفاده از افکار عمومی، افراد فاسد و بی صلاحیت را از دستگاه رهبری برکنار سازند با مشکل دیگری روبرو شدند و آن عدم وجود دموکراسی در حزب و عدم اجرای اصول حزبی بود. بنابراین این انتقادات مربوط به نواقص تشکیلاتی بر انتقادات اولیه افزوده گردید. بعدها هنگامیکه حزب توده رفته رفته بعنوان یک عامل سیاسی وارد

محیط سیاست کشور گردید و با روشها و تاکتیکها و شعارهای غلط خود افراد حزب را در مقابل افکار عمومی در بن بست قرار میداد انتقادات بمعایب سیاسی و تاکتیکی نیز بر انتقادات قبلی اضافه شد. بدین ترتیب از یکطرف دامنه انتقادات در سه جهت مزبور مرتباً رو بسعت مینهاد و موارد انتقاد دائماً افزایش مییافت از طرف دیگر جبهه اصلاح طلبان متشکل میگردد و از نظر تئوریک مجهزتر میگردد در نتیجه مجموعه انتقادات فوق بزمینه تئوریک کشیده شد و اصلاح طلبان متوجه شدند که دستگاه رهبری دارای انحرافات اساسی و اصولی است.

باین ترتیب مبارزه حیاتی میان طرفین در گرفت و در نتیجه این مبارزه بود که جناح اصلاح طلب بیک عیب سیاسی دیگر که مافوق کلیه نواقص فوق و در حقیقت منشاء همه آنها بود پی بردند. این نقص بزرگ وابستگی یکطرفه حزب توده به سیاست دولت شوروی و اطاعت کورکورانه از آن بود. دستگاه رهبری حزب بی پروا خود را به سیاست شوروی متکی میساخت و هر وقت در مقابل اصلاح طلبان و افکار عمومی حزب مجبور بعقب نشینی میگردد فوراً برای سرکوبی مخالفین باین نیروی مقتدر خارجی متوسل میشد. بدین شکل مسئله استقلال حزب و یا عدم استقلال آن بپیمان آمد رهمین عامل بود که بیش از عوامل دیگر موجب انشعاب گردید.

۴ - وضع تشکیلاتی اصلاح طلبان نیز در جریان این مبارزه ممتد و یکسان نبود و بتناسب وسعت و شدت مبارزه تحول مییافت. اصلاح طلبان در ابتدا سازمانی نداشتند و بطور انفرادی در حوزهها و مقامات دیگر حزبی انتقاد میکردند. بعداً که این انتقادات از طرف دستگاه رهبری سرکوبی میشد اصلاح طلبان برای تمرکز و تبلور انتقادات و مبارزه، خود را محتاج بسازمانی در داخل حزب میدیدند و ضمناً چون مشاهده میکردند که باندهای مختلف دستگاه رهبری هر کدام برای خود سازمان مخفی دارند طبعاً به تشکیل جلسات اختصاصی پرداختند و این سازمان در داخل حزب وجود داشت. منتها دامنه وسعت آن بر حسب شرایط فرق میکرد. چنانکه خواهیم دید عده زیادی از کسانی که بعداً بر رهبری حزب رسیدند و حتی اغلب قهرمانان مبارزه با انشعاب در ابتدا در سازمانهای اصلاح طلبان شرکت داشتند ولی بعد ها که بر کرسی رهبری نشستند برای درهم شکستن آن حداعلائی جدیت را بکار بردند.

۵ - انتقادات اصلاح طلبان در داخل حزب همیشه در دایره معینی

محدود بود این دایره در ابتدا بکادرهای درجه اول حزب و عناصر سابقه داد محدود بود بعد ها عده ای از کادرهای جوان ولی آزموده حزب نیز در آن وارد شدند . اما هیچگاه با فراد ساده و باصطلاح توده حزبی کشیده نشد . بطوریکه اکثریت افراد ساده حزب تا زمان انشعاب از این مبارزات بی اطلاع بودند شاید هیچوقت از جزئیات آن اطلاع نیافتند .

اکنون پس از این تذکرات کلی بدگر جریان مبارزات میپردازیم . پس از آنکه حزب توده در شهریور ۱۳۲۰ تشکیل گردید رهبران آن از رهبران انشعابیون که بعدها همواره پیشوای اصلاح طلبان بودند نیز دعوت کردند . لیکن عده ای از آنان مانند خلیل ملکی و انور خامه ای این دعوت را نپذیرفتند و از قبول عضویت این حزب سر باز زدند . علت عمده این امتناع دوجیز بود یکی طرز تشکیل دستگاہ رهبری و انتخاب کمیته مرکزی موقت که بصورت غیر طبیعی و دستوری انجام گرفته بود . بدین شکل که ایرج اسکندری و رضا روستا بایکدیگر ائتلاف کرده و چند تن از آشنایان و پیروان خود را جمع و بعنوان هیئت مؤسس حزب کمیته ای از اعوان و انصار خویش انتخاب کرده بودند . دیگر انتقاداتی بود که عده ای از افراد این کمیته موقت داشتند و آنان را صالح نمیدانستند . بالاتر از همه در مدت اقامت در زندان مرکزی کم و بیش به ماهیت آنها یکباره رهبران حزب توده شده بودند آشنا گردیده بودند . بدین علل بطوریکه خواهیم دید انتقاد کنندگان نامبرده تا مدتها پس از تشکیل حزب توده عضویت حزب را قبول نکردند و در آن هنگام نیز با شرایطی بود که خواهیم گفت . اما عده دیگری این دعوت را قبول کردند و با آنکه اکثراً دوا براد مزبور را قبول داشتند با امید اینکه حزب را اصلاح و دستگاہ رهبری آنرا تصفیه خواهند کرد وارد حزب شدند . بدین ترتیب از همان روز اول یک نطفه انتقادی و اصلاح طلب در داخل حزب بوجود آمد . پیشوای این عده آرداشس آوانسیان بود که او را اردشیر مینامیدند . او سوابق بیشتری داشت و از لحاظ اخلاقی نیز نواقصی مسانند پیشه وری و روستا نداشت . عده ای دور او جمع شدند و هسته انتقادی بوجود آوردند : مانند ضیاءالموتی ، احسان طبری ، عبدالحسین نوشین ، امان الله قریشی ، علی منفی ، حسین خیرخواه و بعضی از عناصری که بعدها در یکدوره از زغمای انتقادیون و سپس با تغییر دادن ماهیت قهرمانان مبارزه با اصلاح و انشعاب شدند ، مانند دکتر کیانوری و احمد قاسمی ، در آن هنگام هنوز عضو حزب توده نشده

بودند. دکتر کیانوری سخت طرفدار هیتلر و نازیها بود و احمد قاسمی نیز جهت سیاسی نداشت. نقشه اردشیر برای اصلاح حزب این بود که کنفرانس تهران را تشکیل دهد و بکوشد تا اکثریت نمایندگان آن از طرفداران اصلاح طلبان باشند و باین ترتیب کمیته مرکزی را مطابق هدف اصلاح طلبان انتخاب کند. این کوشش یکسال تمام طول کشید. در تابستان ۱۳۲۱ اولین کنفرانس ایالتی تهران در منزل جمشید کشاورز برای دکتر کشاورز که آن موقع خارج از حدود شهر بود تشکیل گردید.

در اثر این کنفرانس تغییراتی در کمیته مرکزی روی داد. اردشیر و بعضی از همفکران او مانند نورالدین الموتی وارد کمیته مرکزی گردیدند. بعضی از افرادی که اردشیر مخالفت شدید با آنها داشت مانند پیشه‌وری عضویت کمیته مرکزی انتخاب نشدند و همین امر باعث شد که پیشه‌وری دیگر در جلسات حزبی شرکت نکند و روزنامه‌ای بنام آژیر منتشر نمود و دسته کوچکی برای خود درست کرد. ولی با وجود این بیشتر اشخاصی که اردشیر و اطرافیان او از آنها انتقاد میکردند مانند عباس میرزای اسکندری، دکتر یزدی و رضا روستا در کمیته مرکزی باقی ماندند. علاوه بر اینها عنصر جدیدی برخلاف انتظار هر دو جناح حزبی و برحسب اتفاق وارد کمیته مرکزی شد و بعدها یکی از عناصر پابرجای دستگاه رهبری را تشکیل داد. این عنصر جدید دکتر فریدون کشاورز بود. دکتر کشاورز قبل از شهریور ۱۳۲۰ سابقه سیاسی نداشت ولی در اوایل تشکیل حزب توده وارد آن شد و خود را بسلیمان میرزا اسکندری می‌چسبانید. با وجود این تا کنفرانس اول تهران هیچگونه اهمیتی نداشت و کمتر کسی او را میشناخت. در این کنفرانس در هنگام اخذ رأی برای کمیته مرکزی برای آخرین نفر دور رأی مساوی درآمد. با وجود این وقتی میان دو نفر قرعه کشیدند دکتر کشاورز بیرون آمد و بعدها چنان جای خود را در دستگاه رهبری محکم کرد که پس از هر تغییر و تحول باز در آن باقی می‌ماند.

باری ترکیب جدید کمیته مرکزی نه اردشیر را راضی میکرد و نه اطرافیان او را که اغلب از عناصر جوان و اصلاح طلب حزب بودند. انتقادات سابق همچنان باقی ماند و بموازات توسعه تشکیلات حزب وسعت مییافت. در این ضمن جریان روی داد که جنبش انتقادی را در حزب توده بطور فوج العاده شدت وحدت بخشید.

این جریان انتخابات دوره چهاردهم بود. در این انتخابات دستگاه

رهبری حزب توده و مخصوصاً اکثر نامزدهای انتخاباتی آن آشکارا نشان دادند که بهیچ اصلی پابند نیستند و هدف آنها فقط بدست آوردن مقام و اطفاء حس جاه طلبی خویش است. اینها بجای آنکه طبق ادعای خویش بآراء و تمایلات مردم احترام گذارند و بارای فروشی و صندوق سازی مخالفت کنند برعکس دهقانان و کارگران را بزور بیای صندوق میآوردند و در صورت لزوم صندوقها را عوض میکردند. در شهرستانهای شمال تقریباً بدون استثناء همه جا از وجود نیروهای شوروی استفاده کرده و با فشار آنها رقباء انتخاباتی خود را حبس و تبعید میکردند و بسا عمال دولتی را تحت تأثیر قرار داده جریان انتخابات را بدلتخواه خود تغییر میدادند. در اثر این انتخابات گرچه چند نماینده از طرف حزب توده وارد مجلس گردید ولی برای اولین بار موج اعتراض و تنفر افکار عمومی متوجه حزب توده گردید و این اظهار تنفر در شهرستانهای شمال و مخصوصاً حوزةهای انتخاباتی نمایندگان حزب توده بیشتر بود. در این شهرستانها در اثر اعتراض مردم سازمانهای حزب توده بکلی بی اعتبار شده و در نتیجه در میان افراد حزبی نیز انتقادات شدید بروز کرده بود. در لاهیجان که حوزة انتخابی دکتر رادمش بود وی مجبور گردید بکلی تشکیلات حزبی را منحل سازد و در حقیقت این « نماینده حزبی » از محلی انتخاب شد که در آن حزب توده تشکیلاتی نداشت. اعتراض سازمانهای حزب در شهرستانها طبعاً بر مرکز نیز سرایت میکرد و خبر این فضاحتها به تهران نیز میرسید و موجب تشدید جنبش انتقادی میگردد.

از طرف دیگر بر اثر استفاده حزب توده از مبارزه صنفی و مهندسین و دانشگامیان که در اوایل سال ۱۳۲۱ روی داده بود عده ای از عناصر روشنفکر از مهندسین و استادان دانشگاه و معلمین و محصلین مدارس بصفوف حزب پیوسته و با اصطلاح آب تازه ای در جو بیار حزب جریان یافته بود. این عناصر که حزب توده را بعنوان یک حزب کاملاً ملی و آزادیخواه و اصلاح طلب فرض میکردند و بهمین علت عضویت آنرا قبول کرده بودند در مقابل این مفاسد اعتراض کرده و توضیح میخواستند. نتیجه این شد که انتقاد کنندگان سابق ب فکر افتادند که از این عناصر استفاده کرده و نیروی در داخل حزب بوجود آورده نظریات خود را عملی سازند.

باز هم اردشیر با تشویق چند تن از اصلاح طلبان قدیمی در این زمینه پیشقدم گردید و مبتکر تشکیل سازمان مخفی در داخل حزب توده شد که تا تشکیل

نخستین کنگره حزب توده وجود داشت و فعالیت میکرد. برای این منظور یک مرکز مخفی تشکیل گردید که در آن علاوه بر عده ای از انتقاد کنندگان فعال حزب دو نفر از اصلاح طلبان دیگر که تا آن تاریخ بعلمت انتقاد نسبت به حزب توده عضویت آنرا قبول نکرده بودند یعنی خلیل ملکی و انور خامه ای و حتی صادق هدایت که هیچوقت عضو حزب نبود و نشد نیز عضویت داشتند. خلیل ملکی ابتداء حتی حاضر بشرکت در این جلسه نیز نبود ولی هنگامیکه اردشیر و همفکران او بخصوص امثال نوشین و قاسمی و متقی و قریشی و دکتر کیانوری که قوای تازه بودند نظریات اصلاحی و برنامه فعالیت آینده خود را برای او شرح دادند وی حاضر بفعالیت در این جریان گردید. اعضاء این مرکز عبارت بودند از: آردا اشس او انسیان، خلیل ملکی، انور خامه ای، عبدالحسین نوشین، احسان طبری، دکتر کیانوری، احمد قاسمی، امان الله قریشی، علی متقی و صادق هدایت. هدایت در حقیقت هیچگونه شرکت مؤثری در این جریان نداشت و فقط جلسات در منزل او تشکیل میگردد. این مرکز بلافاصله پس از تشکیل شروع بکار کرد. فعالیت او در دو جهت بود یکی سیاسی و دیگری تشکیلاتی. از لحاظ سیاسی با بحث و تعمق در طی جلسات متعدد، نواقصی را که در آنروز بنظر آنها در حزب وجود داشت مدون میکرد و ایرادات خود را فورموله مینمود و برنامه کار خود را جهت تشکیل کنگره و موفقیت در آن تنظیم مینمود و طرح اصلاحات آینده حزب را تهیه میکرد. از جهت تشکیلاتی اعضای این مرکز هر کدام جداگانه با افراد فعال و باشخصیت حزب مخصوصاً روشنفکران متقدم تماس گرفته و ذهن آنها را بطور فردی روشن میکردند و سپس از هر سه یا چهار نفر آنها حوزه کوچک مخفی تشکیل میدادند که در پیرامون آن مرکز قرار میگرفت و طبق دستورات آن مرکز اداره میشد. در این حوزه ها نظریات انتقادی بتفصیل مطرح میشد و هر کدام از اعضاء آن بنوبه خود موظف بودند این نظریات را به فعالین دیگر حزب منتقل سازند.

بر اثر فعالیت مداوم این مرکز بالاخره دستگاه رهبری حزب توده مجبور گردید با تشکیل نخستین کنگره حزب که در تابستان ۱۳۲۳ منعقد گردید موافقت کند. بلافاصله مسابقه شدیدی برای ر بودن نمایندگان کنگره میان دستگاه رهبری و اصلاح طلبان شروع شد. عاملی که خیلی باصلاح طلبان کمک میکرد این بود که دو تن از اعضاء کمیته مرکزی یعنی اردشیر و عبدالحسین نوشین جزو اصلاح طلبان بودند و بعداً دو تن دیگر از اعضاء کمیته مرکزی، یعنی

دکتر محمد بهرامی و نورالدین الموتی را نیز توانستند با خود همداستان سازند. از طرف دیگری از فعالترین و مؤثرترین نمایندگان فراکسیون حزب توده در مجلس یعنی عبدالصمد کامبخش نیز برای تامین نظریات خصوصی خویش با اصلاح طلبان همداستان شده و از آنها پشتیبانی میکرد. کامبخش عیناً از همان قماش رهبران حزب توده بلکه فاسدتر از آنها بود لیکن چون بهانه ابرج اسکندری، دکتر یزدی، دکتر رادمنش با اودشمنی خصوصی داشتند و درحقیقت از او میترسیدند و او را به باند خود راه نداده بودند وی برای نفوذ در این دستگاه سعی میکرد از اصلاح طلبان استفاده کند و خود را با آنها متمایل و همداستان نشان میداد.

بدین ترتیب کنگره تشکیل گردید. در میان نمایندگان کنگره اگر اصلاح طلبان اکثریت قطعی نداشتند مسلماً بر طرفداران دستگاه رهبری برتری داشتند و چون عده ای از نمایندگان کنگره نیرفاقد جهت و در حال نوسان بودند اصلاح طلبان میتوانند آنها را بطرف خود جلب و اکثریت کامل بدست آورند. از طرف دیگر اصلاح طلبان از لحاظ قدرت تئوریک و تبلیغاتی خیلی نیرومندتر از دستگاه رهبری بودند و از لحاظ تشکیلاتی نیز عناصر بسیار کار آزموده ای در میان آنها بود. بدین ترتیب در ابتدای کنگره امید اصلاح طلبان بموفقیت نسبتاً زیاد بود.

در جریان کنگره اصلاح طلبان پیشرویهای قابل ملاحظه ای بدست آوردند منجمله یکی از نمایندگان فراکسیون حزب توده را نیز که مورد حمایت مقامات شوروی نیز بود و از حزب و فراکسیون اخراج گردید، اصلاحات مهمی در اساسنامه و نظامنامه حزب انجام دادند. قطعنامه های مهمی بتصویب رساندند که تقریباً تمام انتقادات اساسی اصلاح طلبان جزو آن بود بسیاری از روشهای دستگاه رهبری سابق محکوم شناخته شد بود. آئین نامه ای نیز برای تصفیه حزب از عناصری فاسد بتصویب رسید با وجود این در مرحله حساس یعنی انتخاب کمیته مرکزی اصلاح طلبان موفقیت کامل بدست نیاوردند زیرا نمایندگان کنگره که از شهرستانها آمده بودند کاملاً با اوضاع آشنا نبودند و اصلاح طلبان نیز محض حفظ شئون حزب تمام حقایق را نمیتوانستند علناً با آنها در میان نهند و از طرف دیگر باند رهبری سابق حزب از همان کنگره اول دست به اسلحه تهمت و افترا زود سعی کرد با این وسیله ضعف سازمانی خود را از لحاظ تبلیغاتی جبران کند.

معدالک دونفر از سردمداران دستگاه رهبری یعنی رضا روستا و دکتر

یزدی از کمیته مرکزی بیرون رانده شده بودند ولی سه نفر باقیمانده یعنی اسکندری، رادمنش و کشاورز هنوز پایگاهی قوی برای این باند تشکیل میدادند.

تلاش عدم موفقیت کامل اصلاح طلبان از یکطرف عدم نجانس و هماهنگی کامل در میان اصلاح طلبان و از طرف دیگر گرفتار شدن دوتن از پیشروان اصلاح طلبان یعنی اردشیر وطبری به تردید و تزلزل بود. زیرا چنانکه گفتیم بعضی از کسانی که وارد صف اصلاح طلبان شده بودند مانند کامبخش صرفاً برای استفاده از موقعیت و نیروی آنها بود و نه تنها با هدفهای آنها موافقت باطنی نداشتند بلکه از همان قماش رهبران سابق و دارای همان طرز تفکر آنها بودند. بعضی دیگر از کسانی که وارد صف اصلاح طلبان شده بودند مانند کتر بهرامی و امیر خیزی تمایل به هدفهای اصلاح طلبان داشتند ولی از لحاظ مقام و موقعیت خود در حزب از پیشرفت کامل آنها میترسیدند زیرا فکر میکردند که اصلاح طلبان جوان ممکن است رقیب خود آنها بشوند. این دودسته در کنگره آنطور که باید و شاید با اصلاح طلبان کمک نکردند و احتمال قوی دارد که بعضی از اطلاع طلبان افراطی را از آراء خود حذف کرده یا بجای آنها به ایرج اسکندری و دکتر رادمنش و دکتر کشاورز رأی داده باشند.

وضع اردشیر وطبری غیر از اینها بود. آنها باطناً میل داشتند که اصلاح طلبان در انتخابات موفقیت قطعی بدست آورند. لیکن از انتقادات خیلی شدید ملکی و قاسمی در کنگره بو حشت افتاده بودند. زیرا جناح مرتجع کمیته مرکزی سابق مخصوصاً روستا و اعوان و انصار او در کمیته دست به تبلیغات شدید و ایراد و اتهامات علیه اصلاح طلبان زده و میگفتند مقامات شوروی با اینها مخالفت کنند. در نتیجه این دو نفر و بعضی دیگر که روحیاتی نظیر آنها داشتند بو حشت افتاده و گرفتار تردید و تزلزل شدند بدین ترتیب بجای آنکه در نطق های خود در کنگره آنطور که قرار بود از هدفهای اصلاح طلبانه حمایت و پشتیبانی نموده دستگاه رهبری را مورد حمله قرار دهند بالعکس دم از آشتی میان اصلاح طلبان و دستگاه رهبری زدند. اردشیر در ضمن یکی از نطقهای خود بنسب المثل «نه سیخ بسوزد نه کباب» استناد نمود و این موضوع نه تنها در همان کنگره مورد ایراد و انتقاد سایر اصلاح طلبان قرار گرفت بلکه بعدها نیز همیشه علیه او این سخنان را یادآوری میکردند.

این عوامل باعث ضعف جبهه اصلاح طلبان شد و منجر به عدم موفقیت نسبی آنها در انتخابات کمیته مرکزی گردید.

زیرا بطور کلی هم در کمیته مرکزی و هم در کمیسیون تفتیش کل اصلاح طلبان و عناصر دستگاه رهبری در پهلوی هم قرار گرفتند .

از این بعد صفی که در کنگره بعنوان اصلاح طلب شناخته شده بود بدو قسمت تقسیم شدند. یک قسمت هسته اصلی اصلاح طلبان یعنی همان نه نفری که سابقاً جلسات خود را در منزل صادق هدایت تشکیل میدادند ، اینها کماکان روش اصلاح طلبانه خود را حفظ کردند ولی سازمان منظمی نداشتند. تماسهای فردی میان آنها وجود داشت و در بعضی مسائل مهم بایکدیگر تشریح مساعی میکردند . قسمت دیگر عناصری بودند که بعداً با آنها پیوسته بودند . این اشخاص بکلی از آنها جدا شدند و بعداً نه تنها هیچگاه روش اصلاح طلبانه نداشتند بلکه بسیاری از آنها جزو عناصر پروپاقرص هیئت حاکمه حزبی شدند و با شدت علیه اصلاح طلبان می جنگیدند .

اما جنبش انتقادی و اصلاح طلبانه در حزب توده ریشه‌ها و علل عمیقی داشت که مرتباً آنرا تشویق و تحریک میکرد. مجموعه این علل را بطور کلی در یک جمله میتوان خلاصه کرد . ماهیت حزب توده غیر از آن چیزی بود که او خود را معرفی میکرد حزب توده خود را یک حزب ملی معرفی میکرد در صورتیکه دستگاه رهبری آن پیرو بیگانان و در برابر او امر آنها تسلیم محض بود . حزب توده خود را آزاد بخواد معرفی میکرد در صورتیکه عملاً داخل آن دموکراسی وجود نداشت و رهبران آن حقوق مسلم افراد را بایمال میکردند. حزب توده ادعا میکرد با فساد مبارزه میکند در صورتیکه بنده‌ای از رهبران آن مظهر فساد بودند و عناصر فاسدتر از خود را بدور خویش جمع میکردند .

این معایب اساسی در تمام طول تاریخ حزب توده موجب میگردد که اعضاء این حزب هر از چندی ناگهان در برابر یک بن بست قرار گیرند . هنوز سه ماه از پایان کنگره نگذشته بود که جریان تازه‌ای پیش آمد و پرده از روی سیمای حزب توده برداشت . این جریان تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی بود. چند روز قبل از اینکه کافتارادزه به ایران بیاید ، دکتر رادمنش صریحاً در مجلس گفت « ما با او گذاری هرگونه امتیاز اقتصادی به هر دولت بیگانه مخالفیم. » روزنامه‌های حزب نیز این جمله را با خطوط درشت نوشتند. ولی هنوز مرکب آنها خشک نشده بود که کافتارادزه تقاضای بهره برداری از نفت شمال را تسلیم دولت ایران نمود. دستگاه رهبری حزب توده نه تنها با این تقاضا مخالفت نکرد بلکه همان

دکتر رادمش و نمایندگان دیگر او علی رغم گفته دیروز خویش بآن رأی دادند. دستگاره رهبری حزب توده باین هم اکتفا نکرد و در تهران و کلیه شهرهای شمال در پناه سرنیزه سر بازان شوروی میتینگها و تظاهراتی ترتیب داد و تقاضا کرد نفت شمال بشورویها داده شود.

طبیعی است این حادثه موجب موج عظیمی از اعتراض در داخل حزب گردید. هر چند که اصلاح طلبان از خط مشی حزبی جداً مدافعه می کردند اما امیدوار بودند که بوسائل دموکراسی آن خط مشی را روزی واژگون سازند. عده ای از روشنفکران که تازه وارد حزب شده بودند یا پیوند های زیادی نداشتند، بعنوان اعتراض از آن خارج شدند. اما عده دیگری که نمیتوانستند یا نمیخواستند باین سهولت ماحصل زحمات و فعالیت های خود را در این حزب بگذارند و بیرون روند، بفکر اصلاح حزب افتادند و این امر موجب توسعه فوق العاده جریان انتقادی و اصلاح طلب گردید. از اعضاء هسته اصلی اصلاح طلبان بعضی ها بطور فردی میان این افراد شروع بفعالیت کردند و هر کدام قسمتی از آنها را در پیرامون خود جمع نمودند. بعضی اوقات از جلسات حزبی مانند کلاس کادر و غیره استفاده کرده آنرا تبدیل بجلسه انتقادی میکردند. گاهی نیز جلسات محدودی از آنها را در خارج حزب تشکیل داده و هدف های اصلاح طلبانه و برنامه عمل اصلاحی را برای آنها توضیح میدادند. لیکن بطور کلی اصلاح طلبان سازمان منظمی مانند زمان کنگره نداشتند.

در این میان دستگاره رهبری حزب نیز بیکار ننشسته و باتجرباتی که از کنگره گرفته بود در صدد متلاشی ساختن هسته اصلی اصلاح طلبان و فاسد نمودن اعضای آن برآمد. بدین معنی که با وسائل مختلف اولاً اعضاء این هسته را بعنوان اداره تشکیلات شهرستانها بخارج از تهران فرستاد تا از هم دور باشند. ثانیاً سعی کرد حتی المقدور آنها را بشهرستانهای شمال بفرستد تا خود به خود بامقامات شوروی که آن موقع شمال ایران را تحت اشغال داشتند تماس و ارتباط پیدا کنند و رفته رفته آلوده شوند. بدین منظور بتدریج احسان طبری را بمازندران، احمد قاسمی را بگرگان، امان الله قریشی را ابتدا به اصفهان و سپس بگیلان، عبدالعسین نوشین را بخراسان، اردشیر را بآذربایجان، علی متقی را بشیراز، و یکسال بعد خلیل ملکعی را نیز بآذربایجان فرستادند. بنابراین از اعضاء هسته اصلی اصلاح طلبان کسانی که همیشه در تهران ماندند فقط دو نفر یعنی انور خامه ای و دکتر کیانوری بودند. دکتر کیانوری چون

برادرزن کامبخش بود ممکن است مورد اعتماد شورویها بود. و باین علت او را بخارج نفرستادند. اما انورخامه ای را نیز چند بار میخواستند بشمال بفرستند ولی او زیر بار نرفت و در تهران ماند و بمبارزه خود بادستگاه رهبری مرتباً ادامه داد.

این تا کتیک دستگاہ رهبری رویهمرفته مؤثر واقع شد. زیرا گرچه در بعضی موارد عناصر اصلاح طلبی که بخارج رفته بودند همچنان نظریات خود را حفظ کرده و در حقیقت موجب انتشار این افکار در میان اعضاء شهرستانها شدند ولی اکثریت کامل آنهائی که بشمال رفته بودند بر اثر تماس با مقامات شوروی رفته رفته فاسد شدند و از نظریات سابق خود عدول کردند بلکه بعمل دستگاہ رهبری مبدل گردیدند مانند احسان طبری، احمد قاسمی و امان الله قریشی، نوشین و متقی رویهمرفته جنبه اصلاح طلبی خود را حفظ کردند و خلیل ملکی و طرفداران جدی او چنانکه ملاحظه خواهید کرد از طرف شورویها از آذربایجان یا تبعید گردید و یا اجازه مراجعت بآنها داده نشد. اما در طهران مبارزه اصلاح طلبیان همچنان ادامه داشت. منتها چون افراد آن اکثر آجوان و کم سابقه بودند نه تنها سازمان منظمی نداشتند بلکه گرفتار اشتباهات فراوان میگرددند و طبیعی است که رهبران کارگشته حزب توده از این اشتباهات حداکثر استفاده را میکردند.

در مرداد ۱۳۲۴ بر اثر فشار اصلاح طلبیان دومین کنفرانس ایالتی حزب توده تشکیل گردید. بر سر انتخاب نمایندگان این کنفرانس کشمکش شدیدی میان اصلاح طلبیان و دستگاہ رهبری در گرفت ولی دستگاہ رهبری بر اثر تجربیات تلخ کنگره، برای آنکه اکثریت کنفرانس را بر باید از هیچ عمل خلاف اصول خودداری نکرد، دستگاہ تفتیش عقایدی بوجود آورد، کاندیدهای خود را بزور بحوزه های کارگری تحمیل کرد، انتخابات صحیح عده ای از حوزه هارا چون مطابق میلش نبود باطل کرد و با تمام اینها چون باز هم عده زیادی از اصلاح طلبیان انتخاب شدند کمیته ایالتی تهران از سد دور اعتبارنامه برای جمعی از آنها خودداری نمود. بدین ترتیب بر خلاف کنگره اول در این کنفرانس طرفداران دستگاہ رهبری اکثریت داشتند. لیکن اولاً اقلیت قابل ملاحظه ای از اصلاح طلبیان وجود داشت و ثانیاً تجانس میان آنها بیشتر از کنگره بود. در این کنفرانس اصلاح طلبیان انتقادات فراوانی نسبت به دستگاہ رهبری نمودند ولی چون در اقلیت بودند نتوانستند نتیجه عملی قابل ملاحظه آئی از تصمیمات عجیب این کنفرانس بکنی این بود که بر خلاف نظامنامه از انتخاب نماینده برای کنگره دوم که قاعدتاً میبایست بلافاصله تشکیل شود خودداری شد. و این

مطلب ترس و وحشت عجیب دستگاہ رهبری را از کنگره نشان میداد .
 در همین موقع جریان دیگری در شرف تکوین بود که در سر نوشت حزب
 توده و نشان دادن ماهیت آن خیلی تاثیر داشت و آن حادثه آذربایجان و تشکیل
 فرقه دموکرات پیشه‌وری بود . قبل از بیان این جریان لازم است به مبارزات
 اصلاح طلبان در سازمان حزب توده آذربایجان اشاره کنیم . چنانکه قبلاً گفتیم
 در اوائل سال ۱۳۲۴ کمیته مرکزی حزب توده خلیل ملکی را برای اداره و
 تصفیه سازمان حزبی در آذربایجان باین ایالت فرستاد . ملکی بکمک جمعی
 از اصلاح طلبان تبریز دست با اقدامات مؤثری زد منجمله بیریا وعده معتنا بهی
 دیگر از عناصر فاسد و ماجراجو را منافی اصول حزبی دانسته آنها را
 اخراج نمود و با درصدد اخراج بعضی دیگر بود . علاوه بر این دستورات
 از کلوبهای حزب عکسهای متعدد استالین و مولوتف و زمامداران دیگر
 شوروی را برداشتند و جای آنها تصاویر ستارخان و خیا بانی و سایر رهبران
 مشروطیت را نصب نمودند . پیشه‌وری که در آن موقع در آذربایجان و منتظر
 فرصت بود با کمک بیریا و امثال او این موضوع را بمقامات شوروی اطلاع
 داد و گفت ملکی دشمن شماست . در نتیجه قولیف فرمانده قوای شوروی
 ملکی و هواداران جدی اصلاح طلبان را از آذربایجان یا تبعید نمود و با کمک
 کمیته مرکزی حزب توده از مراجعت آنها به تبریز جلوگیری کرد .
 کمی بعد مقدمات تشکیل فرقه دموکرات فراهم گردید . مقامات
 شوروی برهبران سازمان حزب توده در آذربایجان دستور داده بودند که
 از حزب توده جدا شوند و به فرقه دموکرات به پیوندند . برای این منظور
 آنها پادگان را بتهران نزد کمیته مرکزی فرستادند و اولتیماتوم دادند که
 اگر فوراً تقاضاهای عجیب و غریب آنها عملی نشود از حزب جدا خواهند
 شد و با وجود کوشش کمیته مرکزی دو روز بعد بفرقه دموکرات پیوستند .
 این حادثه در حزب بشدت تأثیر کرد و نه تنها اصلاح طلبان حزب علیه آن قیام
 کردند بلکه چند تن از جناح مرتجع کمیته مرکزی مانند ایرج اسکندری و
 رادمنش نیز با آن بمخالفت برخاستند . زیرا اینها از قدیم با پیشه‌وری
 دشمنی خصوصی داشتند و تسلط او را مخالف منافع خویش میپنداشتند .
 اصلاح طلبان از این موضوع استفاده کردند و بلافاصله جلسه مشترک کمیته
 مرکزی و کمیسیون تفتیش را تشکیل دادند و در این جلسه اعلامیه انتقادی
 علیه فرقه دموکرات بقلم خلیل ملکی تنظیم شد و قرار شد در روزنامه چاپ
 شود . ولی کامبخش که باطناً با پیشه‌وری ارتباط داشت و عامل درجه اول

شوریهها در حزب توده بود در آخرین ساعات شب جلو انتشار آنرا گرفت و روز بعد نیز مقامات شوروی بر رهبران حزب توده اخطار کردند که نه تنها نباید این اعلامیه را منتشر سازند بلکه باید از عمل پیشه‌وری تعریف و تمجید نمایند و آنها نیز چنین کردند.

از آن تاریخ تا آذر ۱۳۲۵ دستگاه رهبری حزب توده روز بروز بیشتر در سرایشی انحراف و انحطاط غلطید و در تهران و شهرستانهای شمال با عملی دست زد که اکثریت مطلق مردم را با خود مخالف نمود. طبیعی است این اوضاع در داخله حزب نیز تأثیر داشت و صفوف اصلاح طلبان سرعت گسترش مییافت. در عین حال دستگاه رهبری حزب نیز با استفاده از شرایط بخود کامگی خویش ادامه میداد و رهبران حزب چون بخیال خود تا تسخیر حکومت چند قدمی بیش فاصله فرض نمیکردند، گوششان بانتقاداتی که در حوزة ها و جلسات بحث و انتقاد بعمل میآمد بدهکار نبود.

در اسفند ماه ۱۳۲۴ بر اثر فشار روز افزون افکار عمومی حزب بخصوص اصلاح طلبان، کمیته مرکزی تصمیم گرفت دومین کنگره حزب را در تاریخ اول تیرماه ۱۳۲۵ تشکیل دهد. ولی چون در کنفرانس دوم نمایندگان کنگره تعیین نشده بودند بجای آنکه مطابق تعهد خود و طبق نظامنامه کنفرانس جدیدی تشکیل داده و نمایندگان گانی جهت کنگره انتخاب شوند تصمیم گرفت همان کنفرانس گذشته را که دیگر بهیچ وجه رسمیت نداشت از نو دعوت کند تا نمایندگان کنگره را انتخاب کنند. ولی این تصمیم کمیته مرکزی با مخالفت و مقاومت بی سابقه اکثریت قریب باتفاق مسئولین و فعالین حزبی که اکثراً جزو اصلاح طلبان بودند مواجه گردید و در یک جلسه تاریخی در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ ایرج اسکندری و بعضی از افراد کمیته مرکزی چنان مورد اعتراض قرار گرفتند که بکلی مغلوب و درمانده شدند. در نتیجه کمیته مرکزی ناچار شد از اجرای تصمیم خود صرف نظر کند. ولی بجای آنکه طبق نظریه عمومی فعالین حزب سومین کنفرانس اساسی تهران را تشکیل داده و نمایندگان کنگره را تعیین نماید بکلی از تشکیل کنگره منصرف گردید و تصمیم قبلی خود را نیز در بوتة فراموشی گذاشت.

اما حوادث آذر ۱۳۲۵ و شکست برق آسای فرقه دموکرات و فرار رهبران آن با نسوی مرزمانند صافحه ای بر مغز دستگاه رهبری حزب توده فرود آمد. رهبران حزب توده که تا آن زمان برای منطقی ترین انتقادات اعضاء حزب گوش شنوا داشتند

وآن جواب سر بالا میدادند ناگهان خود را هم از خارج وهم از داخل حزب در معرض خطر مشاهده نمودند. در نتیجه بکلی دست و پای خود را گم کردند. بعضی از آنها مانند ایرج اسکندری و کامبخش و همچنین آرداشس آوانسیان که متدرجاً همرنگ آنها شده بود بشوروی گریختند. بعضی دیگر پیشنهاد می کردند بکلی باید حزب را منحل نمود. احسان طبری پیشنهاد میکرد که باید اصلاح طلبان از حزب توده جدا شوند و حزب دیگری با نام دیگر تشکیل دهند. اما اصلاح طلبان با سرسختی فراوان خواهان تغییر دستگاه رهبری حزب و تحول اساسی در روشهای آن بودند. بالاخره اصلاح طلبان پیروز شدند و کمیته مرکزی سابق استعفا داد، هیئت اجراییه موقتی تشکیل گردید و اعلامیه ای صادر نمود که در عرض سه ماه حزب را کاملاً از عناصر فاسد تصفیه نموده و کنگره دوم را تشکیل خواهد داد. یک کمیسیون نیز تشکیل گردید. اعضاء هیئت اجراییه موقت عبارت بودند از: خلیل ملکی، دکتر رادمنش، دکتر یزدی، دکتر کشاورز، دکتر بهرامی و غلامحسین فروتن. بعدها دکتر کیانوری و احمد قاسمی و احسان طبری نیز بعنوان اعضاء مشاور باین هیئت اضافه شدند. ورود این سه نفر بهیئت اجراییه منشاء تحول اساسی در وضع حزب توده بود زیرا تا آن موقع این سه نفر کم و بیش با اصلاح طلبان همداستان بودند. اما پس از آنکه وارد دستگاه رهبری شدند بسرعت ماهیئت خود را عوض کرده و بدشمنان سرسخت اصلاح و اصلاح طلبان مبدل شدند.

این عامل جدید باعث تغییر کلی اوضاع شد. افراد سابق دستگاه رهبری دست بدست این رهبران تازه وارد دادند و چون موقعیت خود را محکم یافتند تمام وعده های خود را زیر پا گذاشتند. کنگره که بعد از سه ماه باید تشکیل میشد مرتباً بتعویق میافتاد. از تصفیه ابداً خبری نبود بلکه بعضی از افراد فاسدی که در ابتدا اخراج شده بودند مجدداً بحزب باز گشتند. در مقابل اصلاح طلبان مورد حمله قرار میگرفتند.

در تابستان ۱۳۲۶ بر اثر فشار اصلاح طلبان سومین کنفرانس ایالتی تهران تشکیل گردید. در این کنفرانس با وجود گوش فراوان دستگاه رهبری اصلاح طلبان اکثریت مطلق داشتند و نه تنها انتقادات سخت و شدیدی از دستگاه رهبری سابق و هیئت اجراییه بعمل آمد بلکه اکثریت کامل کمیته ایالتی و نمایندگان کنگره از میان اصلاح طلبان انتخاب شدند. این پیروزی اصلاح طلبان ترس و وحشت رهبران حزب را بر سرحد

کمال رسانند و بعضی عناصر متزلزل را یکطرفه ساخت . مخصوصاً ناسمی، کیانوری و طبری با تمام قوا بمخالفت اصلاح طلبان کمر بستند . کشمکش بشدت میان طرفین در گرفت . جلسات حزبی، مخصوصاً جلسات بحث و انتقاد فعالین بمیدان مبارزه آشتی ناپذیر این دو جناح مبدل شده و اغلب با تشنج و داد و فریاد متلاشی میگردید. هیئت حاکمه حزبی در نتیجه پیوستن قاسمی و طبری و کیانوری بآنان جداً تقویت شده بود و هرچه قدرت حزب بیشتر می شد و دولت شوروی بعنوان عامل مهم در سیاست کشور تأثیر پیدامی کرد امکان موفقیت اصلاح طلبان کمتر می گردید .

در نتیجه این اوضاع بود که اصلاح طلبان پس از چند سال مبارزه در داخل حزب توده بالاخره از اصلاح آن مأیوس گردیدند و تصمیم بانشعبا گرفتند .

II چرا انشعاب کردیم ؟

رهبران حزب توده قبل از انشعاب و پس از آن به « اصلاح طلبان » ایراد میکردند که شما « پس از وقوع حوادث » شروع به انتقاد میکنید . در نخستین نشریه انشعاب باین ایراد ناروا پاسخ داده و تشریح شده است که اصلاح طلبان « مطالبی را که امروز انتقاد مینمایند پیوسته میگفتند و انتقاد میکردند و در مواقع لازم در مراکز حزبی مورد بحث و مطالعه قرار میدادند ولی متأسفانه نه فقط مورد توجه رهبری حزب قرار نمیگرفت حتی اصلاح طلبان منتقد مورد کم لطفی و اتهام نیز واقع میشدند » سپس نتیجه گرفته شده است که « تنها فرق امروز با دیروز از لحاظ انتقاد کنندگان اینست که پس از وقوع حوادث و پس از آنکه حوادث را پشت سر خود می بینند با دلائل و اسناد محکم تر و تکیه بخود وقایع بهتر میتوانند بصحت نظریه قبلی خود را تشریح نمایند . بنابراین وقوع حوادث نظریه انتقاد کنندگان اصلاح طلب را تأیید نموده است نه اینکه آن نظریات را تولید نموده باشد. »

اینها جملاتی است که ما ده سال پیش نوشته ایم وای گوی امروز و برای امروز نوشته شده است . آری امروز ما پس از ده سال همان حرفهای گذشته خود، همان انتقادات اساسی خویش را تکرار میکنیم منتها با دلائل و اسناد محکم تر، با تکیه بواقعیتهای انکار ناپذیر این ده ساله، بصحت نظریات خود را تشریح مینماییم .

فساد دستگاه رهبری

یکی از انتقادات اساسی ما فساد دستگاه رهبری حزب توده بود . در نخستین نشریه انشعاب در موارد متعدد این ایراد را مطرح کرده بودیم .

منجمله در صفحه ۳۵ نوشته بودیم « در حزب يك سري از عناصر نالایق و بدون ابتکار با كمك عده قلیلی عناصر فاسد و حادثه‌جو در مقابل تمايلات عمومی حزب که خواستار اصلاحات جدی بودند بوجود آمد. » در صفحه ۴۶ توضیح داده بودیم که « عمل مسئولیت‌های بزرگ حزبی در مواردی بدست افرادی داده شد که اصلا وجود آنها در حزب خلاف تصمیمات کنگره بود یا در موارد دیگر بدست افرادی سپرده شد که در بی ایمانی و بی ارزشی آنها شك و تردیدی نبود. » ما در همان هنگام باین عیب بزرگ حزب توده که یکی از علل عده معایب دیگر آن بود ایمان داشتیم. زیرا سالها شاهد خیانتها و سوءاستفاده های این عناصر فاسد بودیم و صد ها نمونه از بی لیاقتی، فساد، حادثه جویی، بی ایمانی و بی ارزشی آنها را بچشم خویش دیده بودیم.

ما دیده بودیم که چگونه در انتخابات دوره چهارم هم این رهبران حزب نه تنها کلیه ادعا های خویش را زیر پا نهادند بلکه پشت پایه تمام اصول اخلاقی و انسانی زدند، رأی خریدند، دهقانان و کارگران را با زور سر نیزه بیگانه بپای صندوق آوردند، صندوقها را عوض کردند، کاندید های دیگر را بكمك عمال بیگانه تبعید نمودند.

ما دیده بودیم که چگونه حق عضویت های هزاران نفر کارگران سندیکاها حیف و میل میشد. ماده دیده بودیم که در مازندران و حتی در شوروی متعده تهران، در کلوبهای حزب زندان و سیاه چال درست کرده و مخالفین را غل و زنجیر میکردند. آری ما اینها را دیده بودیم، صدها بار نلیه آن اعتراض کرده بودیم، با تمام قوای خویش علیه این عناصر فاسد جنگیده بودیم. بنا بر این آنچه میگفتم ندای روح و فکر ما بود، روح و فکری که از مشاهده و تحمل فساد بجان آمده و علیه آن قیام کرده بود.

اما رهبران حزب توده در مقابل تمام این حقایق فقط يك حربه داشتند و آن انکار و ایراد تهمت و افترا بود. رهبران حزب توده در جواب این انتقاد « گزارش » تهیه میکردند و به « فعالین » خود اراجه میدادند و در آن می نوشتند « آنها انشعاب میکنند، حزب را میخواهند تجزیه کنند! چرا؟ چه موقع در يك حزب باید انشعاب رخ دهد؟ آن موقع که حزب از طریق اصولی خود منحرف شده، در جاده اپورتونیسیم افتاده، آن موقع که اختلاف نظرهای اصولی در حزب پدید آمده است و هیچگونه امیدی باصلاح آن حزب نیست. آیا در حزب چنین وضعی حکمفرماست؟ آیا دستگاه رهبری حزب ما خیانتی کرده یا افراه دستگاه رهبری آن چنان عناصری هستند که

همکاری با آنها امکان پذیر نیست. « جواب این سؤال مثبت بود. افراد دستگاه رهبری آن چنان عناصری بودند که همکاری با آنها برای ما امکان پذیر نبود. در دستگاه رهبری حزب توده و شورای متحده افرادی مانند رضا روستا وجود داشتند که بهیچ اصل اخلاقی پابند نبودند و حتی بناموس دوستان وهم مسلکان خویش نیز ابقا نمیکردند. در دستگاه رهبری حزب توده عناصری مانند عبدالصمد کامبخش و دکتر کیانوری حکمروائی داشتند که حاضر بودند برای رسیدن به حکومت، تمام ایران را بخون و آتش یکشوند. در دستگاه رهبری حزب توده اشخاصی مانند احسان طبری دیده میشدند که جز تملق و مدیحه سرائی از عناصر فاسد و بیگانه کاری از آنها ساخته نبود.

آیا حوادث این ده ساله غیر از صحت گفتار ما چیز دیگری را ثابت کرده است؟ آیا رهبران حزب توده در مواقع قدرت، عملی جز بی مغزی و سبکسری و ماجراجویی، و در مواقع ذلت روحیه ای جز زبونی و فرومایگی از خود نشان داده اند؟ بگذارید وصف رهبران حزب توده را از زبان خود آنها برای شما نقل کنیم. ارسالن پوریا، یکی از رهبران درجه یک سازمان جوانان حزب توده و یکی از قهرمانان مبارزه با انشعاب، در پیامی که برای اعضاء حزب فرستاده چنین نوشته است:

« در صبحدم فردای روز ۱۶ بهمن ۱۳۲۷ جمعی از رهبران درجه اول حزب که پیوسته کوس زعامت کشور را میزدند حزب را گذاشتند و از ترس جان از مرز گذشتند. آنها کشور بیگانه را برخاک میهن ترجیح دادند و همه ادعاهای سابق خود را فراموش نمودند و گریختند. هفت سال و اندی از آن فرار خجالت آور گذشته است و من کسه دوسال پیش در پست نماینده سازمان جوانان در فدراسیون بین المللی جوانان دموکرات موفق شدم بعضی از آنها منجمده کتر ادمنش را به بیتم بهتر دریاقتم که این بز دلان پرمدها از چه نماش مردمی هستند...»

عدم دموکراسی در حزب

یکی دیگر از انتقادات اساسی ما عدم دموکراسی در حزب و پایداری نمودن دموکراسی حزبی از طرف رهبران حزب توده بود. در نخستین نشریه انشعاب صریحاً نوشته بودیم «عدم دموکراسی در حزب دائماً مورد انتقاد بوده و از تشکیل نشدن کنگره که خیلی از معایب و نواقص مولود آنست در بجهت قدرت حزب و پیش از وقوع حوادث انتقاد جدی بعمل

می‌آمد (ص ۱۰) « اگر تمایل بحفظ موقعیت تشکیلاتی و تمایل به اجتناب از مواجه شدن با افکار عمومی حزب رهبری را وادار کرده باشد که افراد حزب را در مدتی بیش از چهار سال از حقوق دموکراسی خود یعنی تشکیل کنگره محروم سازد این داعیه وانگیزه شخصی است که منشاء تشنج و ظهور امراض اجتماعی در حزب میشود» (ص ۲۰) «اینکه حزب توده در تمام مدت تأسیس فقط يك کنگره بخود دیده است نشان میدهد که رهبری منتخب در کنگره اول و هیئت اجرائیه که امروز تقریباً بهمان عده باقیمانده کمیته سابق تقلیل یافته این حقوق دموکراتیک افراد را محترم نهموده است» در حقیقت رهبران حزب توده نه تنها حقوق دموکراتیک افراد را محترم نهمیدردند بلکه اساساً چنین حقوقی را برای افراد حزبی قائل نبودند. آنها حزب و افراد حزبی را فقط وسیله‌ای برای تأمین حس مقام پرستی خویش می‌پنداشتند. حزب، سازمانهای آن، افراد حزبی، همه برای آنها بمنزله بازیچه‌ای بود که برای تأمین منافع خود بکار میبردند. بعضی از آنها مانند احمد قاسمی و کیانوری مانند فاشیستها خود را مافوق افراد دیگر و موجوداتی بالاتر و والاتر از آنها می‌پنداشتند و برای افراد حزبی اساساً وظیفه‌ای جز اطاعت کورکورانه از خودشان قائل نبودند. بعضی دیگر از باز شدن چشم و گوش اعضاء حزب مانند جن از بسم الله وحشت داشتند.

بهین مناسبت بود که بلافاصله پس از انشعاب رهبران حزب توده از موقعیت استفاده کرده و آخرین بقایای آزادی و انتقاد را در حزب از میان برداشتند. هر کس میخواست دهان باز کند فوراً اتیکت انشعابی و خائن و عامل امپریالیسم را بروی او میچسباندند و او را وادار بسکوت و اطاعت کورکورانه میساختند. اگر قبل از انشعاب جلسات بحث و انتقادی در حزب تشکیل میشد و فعالین حزب انتقاداتی میکردند که دستگاه رهبری بآنها وقعی نمی‌نهاد، پس از انشعاب نه تنها جلسات بحث و انتقاد بکلی تعطیل گردید، بلکه در حوزه‌ها نیز کسی حق کوچکترین انتقادی نداشت. حتی افراد بطور خصوصی نیز جرئت نمیکردند در گوش هم انتقادی از دستگاه رهبری یا روشهای آن بنمایند. زیرا يك دستگاه اطلاعاتی وحشتناکی تشکیل شده و کلیه اعمال اعضاء حزب را تحت نظر میگرفت، حتی آمدورفتهای خصوصی آنها را کنترل میکرد و کوچکترین عملی که مخالف میل دستگاه رهبری باشد مورد مواخذه و مجازات شدید قرار میگرفت و همین دستگاه اطلاعاتی بود که عده‌ای از جوانان انتقادکننده حزب را بقتل رسانید تا کابوس وحشت

برافکار اعضای حزب چنان مسلط گردد که کسی جرئت کوچکترین انتقادی نداشته باشد. دستگاه اطلاعات حزب توده که بسازمان گ. پ. او شباهت کامل داشت از جوانان برای جاسوسی کردن علیه پدران و مادران آنها و از زنان برای خبرچینی نمودن از شوهران خویش استفاده میکرد بطوریکه محیط خانوادها را بتکلی فاسد ساخته بود. در نظر دستگاه رهبری انتقاد بزرگترین جرم و جنایت شناخته میشود. رهبران حزب توده تنها يك نوع انتقاد را اجازه میدادند و آن انتقاد اعضای حزب از خودشان بود. معنی این نوع انتقاد که نام آنرا «انتقاد از خود» گذاشته بودند این بود که اعضا حزب عیناً مانند دوران انگیزسیون و تقشیر عقاید در برابر دستگاه رهبری زانو بر زمین نهند و بگناهای که اصلاً مرتکب نشده بودند یا اصلاً گناهی شمرده نمیشد اعتراف کنند و از روش گذشته خود استغفار نمایند و هر مجازاتی که دستگاه رهبری برای آنها تعیین نماید بجان و دل قبول کنند. این بود معنی «انتقاد از خود» در حزب توده ولی دستگاه رهبری بهیچ وجه موظف نبود از اعمال گذشته خویش انتقاد کند زیرا «اصل مسلم» این بود که این دستگاه اساساً گناهی نمیکند و معصوم و عاری از خطاست و هر چه می کنند صحیح و بهترین راه و روش است آتری این بود ماهیت حزبی که خود را دموکراتیک ترین احزاب میدانست.

«ایمان بدموکراسی جهانی»!

مهمترین و اساسی ترین انتقاد ما بدستگاه رهبری حزب توده وابستگی بی قید و شرط آنها بسیاست دولت شوروی و اطاعت کور کورانه از آن بود. این عیب اساسی در حقیقت منشاء کلیه معایب دیگر حزب توده و سرچشمه تمام انحرافات و خطاهای آن حزب بود. علاوه بر این بزرگترین و مهمترین عاملی بود که جلو اصلاح طلبان را برای اجرای اصلاحات سد میکرد. هر وقت فشار افکار عمومی حزب بحدی میرسید که میتوانست دستگاه رهبری را درهم شکنند یا بعقب برانند فوراً این دستگاه آخرین آتوی خود را روی میز میکوفت و بمقامات شوروی متوسل میگردد. در حقیقت اساسی ترین عامل انشعاب نیز همین امر بود. اگر عامل شوروی در میان نبود شاید هیچوقت ما انشعاب نمیکردیم زیرا یقین داشتیم که دیر یا زود با نیروی افکار عمومی موفق بتصفیه و اصلاح حزب خواهیم شد. اما این عامل خطرناک همواره مانند خاری در چشم اصلاح طلبان فرو میرفت و سرانجام نیز پس از آنکه سومین کنفرانس ایالتی تهران با اکثریت قسّاط

رای داد که باید فوراً کنگره تشکیل گردد. رهبران حزب توده صریحاً اظهار داشتند که مقامات شوروی تشکیل کنگره را صلاح نمیدانند. در مقابل این حرف دیگر اصلاح طلبان واقعی چاره‌ای جز انشعاب نداشتند. دیگر باقی ماندن در این حزب برای آنها ممکن و میسر نبود. از همان روز فکسر انشعاب پدید آمد و نطفه آن بسته شد.

ما این مطلب را در نشریات خود اظهار داشته و منجمله در صفحه ۵۴ نخستین نشریه انشعاب نوشته بودیم:

« در نظر تمام این گروه‌ها اعم از اپورتونیست‌های چپ‌وراست و تلفیقیون با اختلاف درجات، تکامل و ترقی و آزادیخواهی ایران در نتیجه موفقیت جبهه دموکراسی جهانی بوجود خواهد آمد. ماها بقول این آقایان اصلایکی از عوامل «تعیین کننده» در جریان بین‌المللی نیستیم و «تحت الشعاع» آنها قرار داریم و از همین جهت است که هر کس جنبه‌های ضعیف جبریان گذشته را تشریح نموده و اجتناب از آنها در آینده توجیه نماید، در نظر تمام این آقایان «مؤمن» آن شخص «غیر مؤمن» تلقی میشود.»

ما هنگامیکه این مطالب را مینوشتیم بارها نتایج وحشت‌انگیز این «ایمان بدموکراسی جهانی» یا بعبارت دیگر تسلیم محض و اطاعت کور کورانه از سیاست دولت شوروی را بیچشم خود دیده بودیم. این «ایمان خطرناک» از همان روز اول تأسیس حزب شروع شد و همواره ادامه داشت و روز بروز زیادتر گردید و هر دفعه نتایج آن رسواتر و زیان بخش‌تر بود. مهمترین نمونه‌های این سیاست قبل از انشعاب بقرار زیر است:

۱- در ابتدای تأسیس حزب توده چون آلمانها در خاک شوروی سرعت پیش میرفتند و دولت شوروی احتیاج بهمکاری با انگلستان داشت مقامات شوروی بدستگاه رهبری حزب توده دستور دادند باعمال انگلیس همکاری کنند. رهبران حزب توده نیز اطاعت کردند و جبهه مؤتلفی با آنها تشکیل دادند و نام آنرا «جبهه ضد فاشیسم» گذاشتند. این روش موجب تنفر و دوری عناصر ملی از حزب توده شد.

۲- پس از استالین گراد چون سیاست شوروی دیگر احتیاجی به همکاری مزبور نداشت رهبران حزب توده رشته ائتلاف را از هم گسستند و شعار «مبارزه با هرگونه استعمار» را در بالای روزنامه‌های خود نوشتند لیکن عملاً چون شوروی و انگلیس طبق مناطق اشغالی حریم‌هایی برای خود تعیین کرده بودند حزب توده تمام فعالیت‌های خود را متوجه شمال

کرد و برعکس در جنوب مخصوصاً در خوزستان از تشکیل سازمان حزبی خودداری نمود. در این مرحله یعنی تا پایان جنگ دستگاه رهبری حزب توده مهمترین وظیفه خود را «تأمین پشت جبهه شوروی» میدانست زیرا در نظر آنها کشور ما مخصوصاً شمال آن پشت جبهه شوروی محسوب میگردید!

۳- در زمستان ۱۳۲۳ کافتارادزه بایران آمد و از دولت ایران تقاضای امتیاز نفت شمال را نمود. رهبران حزب توده که اعلام کرده بودند «با هر گونه امتیاز اقتصادی مبارزه خواهند کرد» صریحاً و علناً از تقاضای شوروی پشتیبانی میکردند و بنابر ملی که با این تقاضا مخالفت کرده بودند تاختند و آنها را عمال انگلستان خواندند و از هیچگونه فحاشی و تهمت و افترا نسبت بآنان فروگذار نمینمودند. گویا در قاموس آنها هر کس در برابر تقاضاهای استعماری شوروی ایستادگی میکرد حتماً عامل انگلستان بود و آنها اساساً برای ملت ایران و ملیون آن شخصیت و امکانی قائل نبودند.

۴- در پائیز ۱۳۲۴ که فرقه دموکرات آذربایجان بدست شورویها تشکیل گردید و نقشه جدا ساختن آذربایجان از ایران و الحاق آن بشوروی طرح گردید دستگاه رهبری حزب توده نه تنها با آن مبارزه نکرد بلکه تشکیلات خود را در آذربایجان در بست در اختیار آن گذاشت و خود در تهران به بلندگوی تبلیغاتی فرقه مبدل گردید. روزنامه‌های حزب مهمترین وظیفه خود را مدیحه سرائی از فرقه دموکرات قرار دادند و تشکیلات حزب برای پیشه‌وری هواپیما و اتومبیل و اسلحه میدزدید و ارسال میکرد یا افسران جوان را فریب میداد و بآذربایجان میفرستاد. حتی پس از شکست مقتضایانه و فرار برق آسای فرقه‌چی‌ها باز روزنامه‌های علنی و مخفی حزب بزرگترین افتخار خود را مدیحه سرائی از فرقه دموکرات می‌شمرند و هر سال در ۲۱ آذر همان یاه‌های گذشته را تکرار مینمودند.

۵- وقتی که دولت ایران میخواست علیه دخالت شوروی در آذربایجان به سازمان ملل متحد شکایت نماید دستگاه رهبری حزب توده حد اکثر کوشش خود را بعمل آورد که با اخلاف و کار شکنی جلو این اقدام را بگیرند.

۶- پس از انعقاد قرارداد «قوام - سادچیکف» درباره بهره برداری نفت شمال از طرف شورویها، چون دولت شوروی میخواست حکومت قوام السیطنه را نگاه دارد تا این قرارداد عملی شود، رهبران حزب توده،

عملاً دنباله روی و تملق گومی از قوام السلطنه را پیشه ساختند و تقریباً تمام تشکیلات و موجودیت خود را فدای «حسن نیت» او کردند.

اینها مهمترین نمونه‌های این روش حزب توده قبل از انشعاب بود. اما پس از آنکه اصلاح طلبان از حزب بیرون آمدند دستگاہ رهبری بی چون و چرا بر سراسر حزب مسلط شد. دیگر بطور رسمی و علنی اطاعت کور کورانه از سیاست شوروی و تقدم منافع این دولت بهر گونه منافع حزب و وظیفه اصلی حزب توده شناخته شد. رهبران حزب توده در تملق و چاپلوسی نسبت به مامورین سفارت شوروی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و روزنامه‌های حزبی در مدیحه سرائی از استالین و زمامداران شوروی دست پر او را و اینزوستار از پشت بسته بودند. در این دوره بزرگترین گناه برای یک فرد حزبی این بود که بگوید بالای چشم فلان دربان سفارت شوروی ابر راست یا آنکه یک در هزار احتمال دارد فلان سیاست جزمی شوروی اشتباه باشد.

مهمترین نمونه‌های دفاع و قیامانه حزب توده از شوروی و اطاعت کور- کورانه وی از سیاست این دولت در این مرحله بقرار زیر است:

۱- دفاع بی‌قصد و شرط از کلیه روشها و اعمال و سیاست دولت شوروی در محیط بین‌المللی مانند: تشکیل کمین فرم، مخالفت با طرح مارشال، محاصره برلن، جنگ کره، خروج نماینده شوروی از شوروی امنیت، تشکیل پیمان ورشو، و توهان متعددی که شوروی در شورای امنیت نمود و غیره.

۲- در سال ۱۹۴۸ که تیتو و یوگوسلاوی از کمین فرم خارج شدند حزب توده بشدت با آنها حمله کرد و در دشنام گومی با آنها از سایر احزاب کمونیست پیشی گرفت. منجمله در اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ کمیته مرکزی حزب توده نامه سرگشاده‌ای به دولت یوگوسلاوی نوشت که متن آن در روزنامه مردم چاپ شده است و در آن نوشته است:

«خیانت بانده تیتو-رانکوویچ به ثبوت رسید، ملت ایران دوش بدوش سایر ملل علیه دولت خائن بلغراد برانگیخته شد... اکنون بر دیرپا و درترین افراد جامعه ما ملل شده است که دولت کنونی بلغراد مزدور سرمایه‌های امریکائی و انگلیسی، دشمن ملل قهرمان یوگوسلاوی، دشمن همه ملل، دشمن صلح و دموکراسی است...»

«باین مناسبت حزب توده ایران... نهایت تنفرو انزجار توهانهای ایران

را توسط شما آقای کاردار بدولت بلگراد تحت ریاست تیتوی منفور ابراز میدارد» میدانید اینهمه دشنام و جوش و جلا برای چه بود؟ برای آن بود که استالین تصمیم گرفته بود «انگشت کوچک خود را» علیه تیتو «تکان بدهد» و دستگاه رهبری حزب توده نیز مانند عروسک ناچیزی با نخبه‌های مرئی و نامرئی باین انگشت بسته شده بود.

۳- پس از مرگ استالین وقتی خروشچف بر بر بافاق آمد و او را اعدام کرده‌مین فاشها و دشنام‌ها نسبت به بریا تکرار گردید و اگر حزب توده تا چند ماه پیش دوام میکرد همین اتهامات و ناسزاها را نسبت به مولوتف، مالسکف و کاکانوویچ که روزگاری معبود آنها بودند ایراد مینمودند چنانکه سایر احزاب همگام حزب توده در خارج از ایران اینکار را کردند و میکنند.

۴- در هنگامیکه جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران آغاز گردید دستگاه رهبری حزب توده بعلت سازش موقت میان سیاستهای شوروی و انگلیس و همچنین بعلت ترس از «اینکه ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» در آینده مانع دادن امتیاز نفت شمال بشوروی خواهد گردید با تمام قوا با آن مخالفت کرد و بعداً نیز هر قدر میتواند در راه پیروزی این جنبش ملی اخلال و کنارشکنی نمود و سرانجام جز بد نامی و رسوایی سودی از آن نبرد.

۵- در هنگامیکه مسئله نفت ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه مطرح بود و نماینده شوروی از شرکت در جلسات دادگاه خودداری کرد، حزب توده باز از این روش دفاع نمود.

۶- زمانیکه دولت ایران به امتیاز شیلات پایان بخشید و شرکت شیلات را ملی نمود باز هم حزب توده و مدافع منافع شوروی گردید و حتی کاسه گرمتر از آتش شد و تقاضای تجدید امتیاز شیلات را نمود.

آیا پس از اینهمه آزمایشهای مکرر و حقایق آشکار که هر کدام به تنهایی نشانه بیگانه پرستی دستگاه رهبری حزب توده است کسی میتواند ادعا کند که پیش بینی‌ها و نظریات انشعابیون درست نبوده است؟

محکومیت روش گذشته حزب

در نتیجه این معایب حزب توده یکی از نکاتی که انشعاب کنندگان سخت روی آن ایستاده بودند این بود که روشهای گذشته حزب محکوم گردید تا در آینده از تکرار آن اجتناب بعمل آید. ما در صفحه ۳ نخستین

نشریه انشعاب نوشته بودیم :

« امروز در حزب توده دو جناح وجود دارد. جناحی که نسبت بروش گذشته انتقاد دارد و مایل است در آینده روشی در پیش گرفته شود که از معایب گذشته اجتناب گردد و جناح دیگری که با این روش جداً مبارزه میکنند .»

همچنین در صفحه ۳۲ گفته بودیم :

« آنچه موجب وحشت هیئت اجرائیه گردیده، و باعث تعویق کنگره شده است این بود که نمیخواستند روشهای گذشته انتقاد گردد و اعمال ناصحیح کمیته مرکزی گذشته و خود هیئت اجرائیه کنونی محکوم شود.»

رهبران حزب توده در آن هنگام علاوه بر اینکه عملاً با این امر مخالفت میکردند و مانع محکومیت روشهای گذشته خود میشدند ادعا میکردند که اگر در گذشته اشتباهاتی وجود داشته در آینده تکرار نخواهد شد. تاریخ دهسال اخیر نشان داد که گفتار ما کاملاً صحیح بود و اگر دستگاه رهبری حزب با محکومیت روشهای گذشته مخالفت میکرد برای آن بود که میخواست همان روشها را در آینده بکار بندد، همانطور که پس از آن بی پروا تر از گذشته انجام داد. دفاع و قیحانه از روشهای دولت شوروی و اطاعت کور کورانه از آن همانطور که دیدیم بطور « پیگیر » ادامه یافت. پشتیبانی از فرقه دموکرات آذربایجان کماکان صورت میگرفت. دیکتاتوری رهبران حزب بسرحد کمال رسید.

فساد رهبران حزب از حد و حصر گذشت. و بدین ترتیب بطور انکار ناپذیری ثابت گردید که حزب توده، اصلاح ناپذیر و محکوم بقنا و نابودی بود.

تهمت و افترا، تهدید و اراغاب

یکی از عواملی که موجب انشعاب و باعث تسریع آن گردید این بود که دستگاه رهبری حزب توده برای مرعوب ساختن اصلاح طلبان و درهم شکستن صف آنها دست بتهمت و افترا و پرونده سازی زده بود.

ما در نخستین نشریه انشعاب این موضوع را توضیح داده و نوشته بودیم :

« در این اواخر هیئت اجرائیه با تمام قوا سعی میکرد اصلاح طلبان را بدنام و موهون و متهم کند تا سرانجام بتواند یکان یکان یا دسته جمعی آنها را اخراج نماید و بدین وسیله هم کسانی که ممکن است در کنگره

عوامل پیشرفت و اصلاح حزب باشند طرد کنند و هم افکار عمومی حزب را مرعوب ساخته هر گونه موانع را برای اجرای نظریات و سلطه بی چون و چرای خویش از پیش پای بردارد» صفحه ۳۱ و ۳۲

« هیئت اجراییه موقت ... مصمم شدند که بهر قیمتی شده از نفوذ فکر اصلاح طلبان جلو گیری نموده ... آنان را محکوم و موهون نمایند . دخالت خلاف نظامنامه ای هیئت اجراییه در امور کمیته ایالتی مطابق نمونه روش کمیته سابق شروع شد ، روش تهمت و افترا رواج یافت . یک محیط متشنج شک و تردید و بهم انداختن افراد بوجود آمد . یک «اطلاعات» داخل حزب بوجود آمد که افراد را بهم ظن و تردید ساخت . پرونده سازی که برای بدترین افراد موقوف شده بود برای بهترین افراد شروع شد . برای افراد مبرز که نمیتوانستند و جرئت نمیکردند پرونده بسازند شروع بشایع نمودن تهمت نمودند تا زمینه پرونده سازی فراهم آید... در یک همچو محیطی هیچ نوع کار اجتماعی پیشرفت نمیکرد و تمام انرژیها بهدر میرفت . اینست یکی از علل و یکی از دلایل انشعاب کنونی .»

وقتی ما این حقایق را می نوشتیم حزب توده آنها را انکار میکرد . اما تجربه این ده ساله بر سادترین افراد حزبی و غیر حزبی نشان داده که گفته های ما تا چه حد صحت داشته است . رهبران حزب توده پس از انشعاب پرونده سازیهای قبلی خود را دنبال کردند و آنچه دروغ و افترا و دشنام و ناسزا در چنته داشتند با انشعاییون نسبت دادند . بقول خود سعی کردند ما را عبرتاللناظرین کنند و ما را چنان بکوبند که دیگر هیچکس جرئت نکند در حزب انشعاب نماید . اما منظور حقیقی آنها این بود که دیگر هیچکس جرئت نکند کلامی برخلاف میل و دستور دستگاه رهبری حرف بزند .

آنها نقشه خود را بهمین ترتیب عمل کردند . مدت چند سال نه تنها کسی جرئت نمیکرد کوچکترین انتقادی از دستگاه رهبری نماید ، بلکه چنان محیط ارباب و وحشتی در داخل این حزب بوجود آمده بود که اعضای کمیته مرکزی نیز از یکدیگر وحشت داشتند . تنها چسباندن اتیکت انشعابی به یکی از اعضای حزب کافی بود که او را از هستی ساقط کند .

نمونه ای از این ماجرا را ارسالن پوریا بدین نحو شرح میدهد «شرمینی خودش را قهرمان مبارزه با انشعاب سال ۲۶ میدانست و عقیده داشت که بقایای انشعاییون هنوز در دستگاه رهبری حزب باقی هستند و تسمیلات راست دارند باین جهت ما را نصیحت میکرد که دنباله رو آنها نباشیم ...»

در کمیته مرکزی حزب بین دو عده بر سر رهبری و دبیر کلی نزاع بود. دسته کیانوری - احمدقاسمی یکطرف و دسته دکتر بهرامی، دکتر یزدی، دکتر چودت و دیگران طرف دیگر بودند. شرمینی از این موقعیت حنا کتر استفاده را کرد. او قبلا عده‌ای از سران فراری حزب از جمله و بیش از همه دکتر ادمنش و رضاروستار اسمبل کمونیسم در ایران معرفی میگردود کتر کیانوری و افراد دسته او را باقیمانندگان انشعابیون و دست نشانندگان پلیس شناخت. ما هم بدون چون و چرا همین حرفها را در تمام جلسات سازمانی و حتی در مهمانی‌های خصوصی میزدیم. شرمینی جناح دکتر یزدی و دکتر بهرامی و غیره را در کمیته مرکزی بر ضد جناح کیانوری تقویت کرد و خودش را مدافع اکثریت کمیته مرکزی و حزب معرفی نمود و دسته کیانوری را اقلیت منشویک اسم گذاشت... دعوای حساسی در حزب شروع شد.

ملاحظه میکنید که عنوان انشعابی بجایی رسیده بود که رهبران حزب نیز یکدیگر را با آن تهدید میکردند. این نمونه ترور و وحشتی بود که در داخل حزب حکم فرما بود. با این حال آیا رهبران حزب توانستند جلو انتقاد را بگیرند؟ خیر. با تمام این تفصیل باز هم انتقاد کنندگانی در حزب پیدا شدند و حتی کشتن و سر به نیست کردن چند تن از آنها نیز نتوانست جلوموج انتقاد را بگیرد زیرا حقیقت آفتاب درخشانی است که هرگز نمیتوان آنرا با گل اندود و از انظار مخفی ساخت. دیر یا زود حقیقت آشکار میشود و پیروز میگردد.

III - چه گفتند ، چه بودند ، چه کردند ؟

بر اثر عللی که ذکر کردیم دستگاہ رهبری حزب توده بمجرد اینکه خیر انشعاب منتشر گردید انشعابیون را زیر بمباران تبلیغاتی خویش قرار داد و با تمام وسامعلی که در دست داشت بارانی از تهمت و افترا و دروغ و بهتان بر سر آنان باریدن گرفت. منظور رهبران حزب توده از این بمباران تبلیغاتی دو چیز بود : یکی آنکه افرادی را که وارد بحقایق نیستند و انشعابیون را نمیشناسند فریب دهد و انشعاب کنندگان را در نظر آنها خائن جلوه گر سازد . دیگر آنکه افرادی را که وارد بحقایق هستند و انشعابیون را بخوبی میشناسند بترساند و از هر گونه تماس و اقدام بسود انشعاب بازدارد. در این بمباران تبلیغاتی همه چیز وجود داشت جز منطق ، استدلال ، توجه بواقعیت و راست گوئی و حقیقت . برعکس تکیه بر احساسات غلط و استفاده از دروغ و تهمت و افترا اساس این تبلیغات را تشکیل میداد. در زیر ما چند قسمت عمده از این گفته‌های رهبران حزب توده را نقل کرده و مورد بررسی قرار میدهیم.

انشعابیون و حزب توده در برابر ملت ایران

هیئت اجراییه حزب توده در اولین اعلامیه خویش علیه انشعابیون نوشت :
انشعابیون « دست بعملی زدند که نه تنها تمام اعضاء حزب آنرا تقبیح میکنند بلکه توده ملت ایران نیز بدان با نظر ملامت مینگرد . »

همچنین در «قراری» که بعداً علیه انشعابیون صادر نمود اظهار داشت :
« هیچ فرد باایمانی امکان ندارد بچنین عمل زشت و مضر و خطرناکی دست بزند. روش تجزیه طلبی با هیچ منطقی معقول نیست مگر با منطق لجاج و خودپسندی جنون آمیز و دشمنی بامصالح ملت . »

آیا انشعابیون واقعاً « بامصالح ملت دشمنی » داشتند ؟ آیا ملت بما
« با نظر ملامت مینگریست ؟ »

این يك واقعتی است که امروز بهتر از هر وقت دیگر میتوان درباره

آن قضاوت کرد. امروز هر فرد ایرانی حتی فریب خوردگانی که تا چندی پیش کور کورانه بدنبال دستگام رهبری حزب توده میرفتند بخوبی میدانند که ملت ایران بکسانی « بنظر ملامت » وحتى بغض و نفرت مینگرد که ذره ای از ملت دوستی و میهن پرستی در نهاد آنها نبود بلکه بیگانه پرستی و اطاعت بی چون و چرا از سیاست بیگانگان شعار دائمی و همیشگی آنها بشمار میرفت. ملت ایران از آن کسانی بزار است که نه تنها میکوشیدند نفت، شیلات و ثروت های طبیعی ایران را در اختیار بیگانگان گذارند بلکه میخواستند یوغ اسارت را برگردن تمام مردم این کشور نهند. ملت ایران از آن کسانی متنفر است که در هر کار مثبت و مثرقی که بنفع ملت بود اخلاص کردند، کسانی که با ملی شدن صنعت نفت « مبارزه پی گیر » نمودند و این شعار را « خیانت بملت ایران » قلمداد نمودند، کسانی که در راه جلوگیری از موفقیت و پیروزی ملت ایران در مبارزه نفت آنچه در قدرت داشتند بعمل آوردند و از هیچگونه کارشکنی و خرابکاری و نفاق و تفرقه افکنی فروگذار نمودند، کسانی که خونریزیهای ۲۳ تیر و ۱۴ آذر و ۸ فروردین را براه انداختند و جوانان ملت ایران را بسود بیگانگان بجان یکدیگر انداختند و در این کشور خون جاری ساختند. ملت ایران کسانی را دشمن میدارد که باملی شدن شیلات و تحصیل این منبع درآمد ملی پیشمانه مخالفت کردند و بملت پیشنهاد کردند که باید در دست بیگانگان بماند. ملت ایران کسانی را مخالف و دشمن خویش میداند که برای مرگ استالین زارزار میگریستند و آنرا سوگواری ملی اعلام کردند. آری ملت ایران از این اشخاص بزار است و بآنها بنظر بغض و نفرت و حقارت مینگرد که کسانی که دلیرانه در برابر این خیانتها و انحرافات بپاخواستند و با این دشمنان ملت بجنگ و مبارزه همت گماشتند.

انشعاب نه تنها دشمنی با مصالح ملت نبود بلکه خدمت بزرگی بملت ایران بود زیرا برای اولین مرتبه پرده از روی مفاسد حزب توده برداشت و سعی کرد جوانانی را که در اثر فریب رهبران حزب توده گمراه شده بودند براه راست، بشاهراه حفظ منافع ملت و احترام بافکار ملت راهنمایی نماید. اگر انشعابیون دشمن ملت ایران بودند مانند رهبران حزب توده از ترس افکار عمومی بآنسوی مرز میگریختند و خود را در پناه بیگانگان قرار میدادند. اما ما چون بشیروی ملت اتکاء داشتیم و مطمئن بودیم که راهی جز بسود ملت نمی بینیم حتی در سخت ترین شرایط که خطرات گوناگون

از هر سو ما را تهدید میکرد از ملت خود جدا نشدیم و اکنون نیز مفتخریم که ملت قضاوت خود را درباره همه کرده وصحت روش ما را جریان تاریخ ایران و جهان تأیید کرده است .

رهبران حزب توده بما ایراد میکردند که « روش تجزیه طلبی با هیچ منطقی معقول نیست » اولاً این حرف از نظر منطقی درست نیست اسم سازش یا فساد را نمیتوان وحدت گذاشت . وحدت هنگامی صحیح و منطقی است که هماهنگی وجود داشته باشد. در يك بدن سالم اگر قسمتی از اعضاء فاسد شدند آنها را قطع میکنند و بدور میاندازند . ما وقتی از حزب جدا شدیم یقین داشتیم که این حزب فاسد است و امید اصلاح آن نیز دیگر وجود ندارد. بنابراین وظیفه وجدانی ، اخلاقی و ملی ما بود که از این لجن زار انحراف بیرون بیائیم و هر کس را هم که میتواند بیرون بکشیم . هیچ منطقی از این معقول تر و صحیح تر نیست .

ثانیاً رهبران حزب توده که اینقدر با تجزیه طلبی خود را مخالف نشان میدادند پس چرا از روش پیشه وری که میخواست آذربایجان را از ایران تجزیه نماید آنطور دفاع میکردند ؟ چرا آنقدر سنگ مدافعه از تجزیه طلبان فرقه دموکرات را به سینه میکوفتند ؟ آیا تجزیه آذربایجان از بیکر ایران معقول و منطقی بود ؟ آیا کسانی که میخواستند آذربایجان را از کشور ایران جدا کنند دشمن مصالح ایران نبودند ؟ آیا ملت با آنها با نظر « ملامت » بلکه بنظر بغض و نفرت نمینگریست ؟!

نفاق افکن کیست ؟

دستگاه رهبری حزب توده در تبلیغات خود انشعاییون را نفاق افکن و تفرقه انداز می نامید و میگفت اینها پابند به وحدت نیروهای مترقی نیستند. منجمله در قطعنامه ای که کمیته ایالتی سازمان جوانان تهران علیه انشعاب صادر کرده بود نوشته بودند: « این عده عملاً ثابت نمودند که پابند بحراست وحدت و یگانگی نیروهای مترقی ایران نیستند ».

خوانندگان تاکنون بخوبی دریافته اند که آنچه بحزب توده نمیتوان اطلاق کرد عنوان « نیروی مترقی » است . حزب توده با آنکه عده ای از افرادی را که میتوانستند عناصر مترقی باشند فریب داده و بصفوف خود کشانده بود اما عملاً و مجموعاً چیزی جز يك ستون پنجم برای بیگانگان نبود. بنابراین نه ماندن در زیر یوغ دستگاه رهبری حزب توده و اطاعت کور کورانه از آنها میتوان « حراست نیروهای مترقی » نامید و نه جدا

شدن از آنرا تفرقه در نیروهای مترقی .

برعکس گذشته نشان داده است که این دستگاه رهبری حزب توده است که هیچگاه با نیروهای مترقی واقعی ایران هماهنگ نبود و هیچگاه در صفوف ملیون ترقی خواه ایران راه نیافت . همه میدانند که در هنگام آغاز جنبش ملی کردن صنعت نفت ، در زمانیکه نیروهای مترقی ایران بیش از همه وقت احتیاج به اتحاد و همکاری داشتند حزب توده با تمام قوادیراه این مبارزه خرابکاری کرد، ده ها شعار گوناگون علیه آن صادر نمود، ده ها میتینگ و تظاهرات نفاق افکنانه ترتیب داد و حتی ادعا میکرد که ملی بودن و مترقی بودن از انحصارات اوست و هر کس غیر از او چنین ادعایی بکند خائن است .

در هنگامیکه ملت ایران برای دفاع در برابر بیگانه قرضه ملی جمع آوری می نمود رهبران حزب توده با آن مخالفت کردند ، وقتی که ملت ایران میخواست بشورای امنیت شکایت کند باز با آن مخالفت کردند . آیا « نفاق افکنی » و « تفرقه اندازی » در نیروهای مترقی غیر از اینهاست؟! **خواستاران مقام رهبری**

بزرگترین ایرادی که رهبران حزب توده بقول خود بما میگرفتند این بود که میگفتند دعوی اینها برسر مقام رهبری است. اینها میخواهند رهبران فعلی حزب را برکنار کنند و خود بجای آنها بنشینند . بعبارت دیگر دعوا برسر لحاف ملا نصرالدین است .

این اتهام را آنها ده ها و صد ها بار تکرار کردند . منجمله در گزارشی که بلافاصله پس از انشعاب هیئت اجراییه با اصطلاح بفعالین تهران داد گفتند « آنها یک چیز را میخواستند: تسلیم مطلق و قبول حاکمیت مطلق آنها در حزب ... خود پسندی ، جاه طلبی ، توهمات غلط ، بی اعتنائی آنها بمصالح اجتماعی توده ایران آنها را درسراشویی انداخت که تنها بایاد دعا کرد بقهر آن سراشویی نرسند .

به بینیم چه کسی مقام پرست و جاه طلب بود ؟ ما یا آنها . انشعابیون . اگر مقام پرست بودند و مانند رهبران توده برسر کرسی های رهبری سرودست میشکستند نه تنها نباید از حزب انشعاب میکردند بلکه باید در آن باقی می ماندند . بسیاری از انشعاب کنندگان از عالیترین مقامات حزبی دست برداشتند و پشت پا آن زدند . خلیل ملکی عضو هیئت اجراییه بود و در بدو تشکیل هیئت اجراییه با وجود اینکه دبیر اول حزب انتخاب شد بمناسبت آلوده نشدن

بفعالیتهائی که مورد انتقاد او بود از قبول مقام دبیر اولی امتناع کرد. عده‌ای دیگر، اکثریت اعضای کمیته ایالتی شهرستان تهران را تشکیل میدادند و مسئولین قسمتهای مختلف تشکیلات تهران بودند. برای امثال انورخامه‌ای و دکتر عابدی و فریدون توللی و مهندس زنجانی و مهندس زاوش که جزو منشعبین بودند احراز هر گونه مقامی در حزب توده بشرط سازش با سیاست بیگانه کاملاً مهیا و آماده بود. حتی پس از انشعاب نیز دکتر کشاورز با عده‌ای از انشعاب‌یون تماس گرفت و با آنها اطمینان داد که در کنگره آینده عضویت کمیته مرکزی تعیین خواهند شد. با وجود این آنها کوچکترین تزلزلی بخود راه ندادند و حزب و مقامات رهبری آنرا برای خواستاران واقعی آن گذاشتند زیرا آنها بیش از همه چیز خواستار حقیقت بودند.

برعکس این رهبران حزب توده بودند که همه چیز را فدای مقام پرستی خود میکردند آنها بودند که حتی سالها پس از انشعاب باز دست از کشمکش و رقابت با یکدیگر برنداشتند و بجان هم افتاده بودند. برای اثبات این مدعا هیچ چیز بهتر از اعترافات عبرت‌انگیز دکتر محمد بهرامی دبیر کل حزب توده نیست.

«اینجاناب دکتر محمد بهرامی دبیر کل سابق حزب توده اینک که ... بگنشته سیاه خود نگاه میکنم می بینم که غیر از شرمساری و ندامت حاصلی از عمرم ندارم... درست است که اسماً دبیر کل بودم ولی دوستانه‌ای که در حزب تشکیل شده بودند با هم دعوا میکردند هیچکدام بفرهنگهای من گوش نمیدادند. یکدسته تحت رهبری مهندس شرمینی بود و یکدسته هم تحت رهبری دکتر کیانوری. اصلاً آنها آشتی نمیکردند و برای خودشان در حزب و در سازمان جوانان فعال مایشاء بودند. اما باید عرض کنم که تقصیر ها بیشتر متوجه دسته کیانوری و خود دکتر کیانوری بود که میخواست تمام مسئولیتهای مهم را غصب کرده بنده را از دبیر کلی بیاندازد و خودش دبیر کل حزب توده بشود. او بود که اسلحه و مهمات میساخت. چاپخانه‌های مخفی دایر میکرد. روزنامه منتشر مینمود و بمقدمات ملی ماتوهین مینمود. هواپیما آتش میزد. افسران خائن فراری را به پشت پرده آهنین میفرستاد. مدتها سازمان جاسوسی اطلاعات حزب را اداره میکرد و هر روز پیشنهاد قتل افراد حزبی و یا افسران و افراد متنفذ دولتی را در چنجه داشت و با اصرار میخواست به تصویب برساند و عمل کند.»

اکنون خواننده عزیز قضاوت کنید چه کسی مقام پرست و جاه طلب

بوده است؟

تاریخ قضاوت خواهد کرد

چند روز پس از انشعاب روزنامه مردم مقاله مفصلی در باره آن نوشت که سراسر فحش و دشنام و افترا و تهدید بود. اجازه بدهید چند جمله از این مقاله را برای شما نقل کنیم :

انشعابیون «پاسخ نا شایسته دیگری که در مقابل اعتراض رفقای ما میدهند پاسخ مضحک است که باز حاکی از پرمدعائی آنهاست... میگویند تاریخ قضاوت خواهد کرد. مثل آنکه تاریخ برادر خوانده آنهاست... یا با آنان عهد و میثاق دارد که بنفع عمل زشت آنها قضاوت کند... این جواب کسانی است که هیچ دلیل محکم موجود ندارند و میخواهند از مغیبات دم بزنند. این جواب پرمدعایانی است که میخواهند بگویند ما چیزی را در آینده می بینیم که احدی نمیتواند به بیند.»

ما اگر می گفتیم تاریخ قضاوت خواهد کرد علت آن این نبود که منطق و دلیل دیگری نداشتیم بلکه علت آن این بود که رهبران حزب توده و فریب خوردگان آنها نمیخواستند بدلائل ما گوش دهند. ما می گفتیم تاریخ قضاوت خواهد کرد برای اینکه تا حدودی جریان تاریخ را روشن بینانه پیش بینی میکردیم. ما بمعایب سازمان حزب توده ایمان داشتیم و از قوانین تحول اجتماعی نیز بی اطلاع نبودیم. ما یقین داشتیم که چنین سازمان فاسدی هرگز نخواهد توانست هدفهای مهمی که ملت مادر راه ترقی و استقلال در پیش دارد انجام دهد. ما یقین داشتیم که دیر یا زود دستگاه رهبری حزب در برابر آزمایشهای تاریخ رسوا خواهد شد. ما یقین داشتیم که همه کس را برای همیشه نمیتوان فریب داد و دیر یا زود چشمهای فریب خوردگان حزب توده باز خواهد شد. ما مطمئن بودیم که دستگاه رهبری جوانان و افراد حزب را تا ابد نمیتواند کور کرده و بدنهال خود بکشد. ما اطمینان داشتیم که رهبران حزب توده بزودی بر سر تقسیم مقامات بجان بکند بگری خواهند افتاد و از همه مهمتر ما یقین داشتیم که دروغ یا افتراهای رهبران حزب نسبت بانشعابیون آشکار و بطلان ادعاهای آنها فاش خواهد شد. باین دلائل می گفتیم تاریخ قضاوت خواهد کرد.

اما آنها که همه چیز حتی جریان تاریخ را مسخره میکردند به بینید چگونه مورد قضاوت تاریخ قرار گرفتند. بهترین سندی که در حقیقت باید آنرا قضاوت تاریخ نام نهاد نامه ایست که قهرمان درجه اول مبارزه با



انشعاب یعنی مهندس شرمینی از زندان برای چپیل ملکلی نوشته است. ما این نامه را عیناً نقل میکنیم و قضاوت را بخوانندگان وامیکناریم.

«جناب آقای ملکلی دوست گرامی و ارجمندم - گذشت ایام و مرور زمان درستی بسیاری از نظریات شما را بشعوی درخشان به ثبوت رسانید. من امروز کاملاً قانع هستم که حق باشما بوده و رهبران حزب توده که شما را تکفیر میکردند و جوانان حزبی از جمله مرا بر ضد شما تحریک می نمودند کاری بسیار غلط و ناجوانمردانه انجام داده اند. باین جهت من از صمیم قلب بمناسبت سوء ظنی که نسبت بشما و عتابید شما داشتم پوزش میطلبم و صریحاً اعلام میکنم که درک نادرست مسائل اجتماعی و تاثیر محیط و احساسات تعصب آمیز آنروزها مرا مانند بسیاری از جوانان حزبی بطریقی میراند که از تعقل و تعمق در باره نظریات شما دوری گزینم. نتیجه آن شد که سالها در گمراهی بسر بردیم و بر سر ما آن آمد که میدانید.

من در برابر قدرت تشخیص علمی و شهادت اخلاقی شما که در برابر طوفانی از تهمت و افترا جسورانه پایداری نمودید سر تکریم فرود میآورم و ضمن آرزوی توفیق بیشتر شما و همفکرانتان امیدوارم اگر بخت یاری کند پس از رفع گرفتاریهای موجود و مداوای اعصاب فرسوده و متلاشی شده ام افتخار یابم از محضر شما و افکارتان که طبعاً به علت دوری چندین ساله از مجموع آن اطلاع کاملی ندارم مستفیض گردم.

با تقدیم احترام فراوان - مهندس نادر شرمینی



این بود شرح مختصری از آنچه منجر بانشعاب از حزب توده گردید. امید است شرح مفصل آن در موقع مناسبتر که امکانهای بیشتری برای تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی موجود باشد برای روشن شدن ذهن علاقه مندان منتشر گردد.



فهرست

صفحه	مقدمه
	I - تاریخچه مبارزات درونی حزب توده که منجر به
۸ «	انشعاب گردید
۲۳ «	II - چرا انشعاب کردیم
۲۳ «	فساد دستگاه رهبری
۲۵ «	عدم دموکراسی در حزب
۲۷ «	«ایمان به دموکراسی جهانی»!
۳۱ «	محکومیت روش گذشته حزب
۳۲ «	تهمت و افترا، تهدید و ارباب
	III - چه گفتند؟ چه بودند، چه کردند؟
۳۵ «	انشعابیون و حزب توده در برابر ملت ایران
۳۷ «	نفاق افکن کیست؟
۳۸ «	خواستاران مقام رهبری
۴۰ «	تاریخ قضاوت خواهد کرد

چاپخانه شرکت سهامی پارس
تهران ۲۲۱۰۵